

رفتار جنسی و تابوی خودارضایی

گفتگوی زهرا باقری شاد با مهرداد درویشپور، جامعه‌شناس

اسلام در مقایسه با مسیحیت، به طور کلی نگاه لیبرال‌تری نسبت به سکس دارد و حتی گاه آن را مزه بهشت می‌داند. در دین اسلام، کنترل سکسوالیته بیشتر با کنترل زنان، همچون نیروی فعال و اغواگر جنسی صورت می‌گیرد و همچون مسیحیت به شدت از خانواده مقدس دفاع می‌کند.

در اسلام، نگاه لیبرال‌تری نسبت به سکس دارد و حتی گاه آن را مزه بهشت می‌داند. در دین اسلام، کنترل سکسوالیته بیشتر با کنترل زنان، همچون نیروی فعال و اغواگر جنسی صورت می‌گیرد و همچون مسیحیت به شدت از خانواده مقدس دفاع می‌کند.

در اسلام، نگاه لیبرال‌تری نسبت به سکس دارد و حتی گاه آن را مزه بهشت می‌داند. در دین اسلام، کنترل سکسوالیته بیشتر با کنترل زنان، همچون نیروی فعال و اغواگر جنسی صورت می‌گیرد و همچون مسیحیت به شدت از خانواده مقدس دفاع می‌کند.

در اسلام، نگاه لیبرال‌تری نسبت به سکس دارد و حتی گاه آن را مزه بهشت می‌داند. در دین اسلام، کنترل سکسوالیته بیشتر با کنترل زنان، همچون نیروی فعال و اغواگر جنسی صورت می‌گیرد و همچون مسیحیت به شدت از خانواده مقدس دفاع می‌کند.

در بیشتر متون دینی، خودارضایی زیر سؤال رفته یا در خوشبینانه‌ترین حالت، یک رفتار جنسی دارای عواقب منفی عنوان شده است. امروزه جامعه مدرن به خودارضایی به عنوان یک رفتار جنسی چگونه می‌نگرد؟

مهرداد درویشپور - نخست آن که تمام ادیان به رغم تفاوت‌هایشان در برخورد با رفتار جنسی در مجموع، سکسوالیته و رفتار جنسی را همچون ابزاری برای کنترل فرد و جامعه و تقویت اقتدار دینی مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند. در مسیحیت کاتولیک این مسئله حتی شدیدتر از اسلام است. در کاتولیسیزم، سکس پدیده‌ای زشت و نکوهیده و مظهر قوای حیوانی و وسوسه‌های شیطانی است که می‌تواند ایمان و تقوای فرد را بر باد بدهد. از این‌رو یک فرد مومن با پرهیز از سکس و کنترل

شور جنسی خود، بندگی و عبودیتش را به خداوند به اثبات می‌رساند. بنا بر برخی آموزه‌های رهبران کاتولیک، حتی اگر سکس زن و شوهر به قصد تولید مثل نباشد نکوهیده است. این نگاه منفی البته منحصر به مسیحیت نیست. در بسیاری از ادیان کنترل سکسوالیته ابزار کنترل فرد و تابع کردن او تحت نظم و مقررات دینی بوده است. نه فقط ادیان بلکه سنت جامعه نیز با ایجاد هنجارهای محافظه‌کارانه همواره در صدد بوده است که با تنظیم رفتار جنسی، خانواده مقدس را به تنها صورت‌بندی مشروع برای پاسخگویی به شور جنسی تبدیل کند. این که اصولاً ادیان بیشتر روابط جنسی را در چارچوب مقررات خانواده هسته‌ای تک همسری و دگرجنس‌خواه مجاز می‌شمارند از آن رو است که از جمله تولید مثل را تشویق و تضمین کنند.

نگاه اسلام به این مساله چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با نگاه مسیحیت دارد؟

مهرداد درویش‌پور- در بسیاری از ادیان کنترل سکسوالیته ابزار کنترل فرد و تابع کردن او تحت نظم و مقررات دینی بوده است. نه فقط ادیان بلکه سنت جامعه نیز با ایجاد هنجارهای محافظه‌کارانه همواره در صدد بوده است که با تنظیم رفتار جنسی، خانواده مقدس را به تنها صورت‌بندی مشروع برای پاسخگویی به شور جنسی تبدیل کند.

اسلام در مقایسه با مسیحیت، به طور کلی نگاه لیبرال‌تری نسبت به سکس دارد و حتی گاه آن را مزه بهشت می‌داند. در دین اسلام، کنترل سکسوالیته بیشتر با کنترل زنان، همچون نیروی فعال و اغواگر جنسی صورت می‌گیرد و همچون مسیحیت به شدت از خانواده مقدس دفاع می‌کند. خودارضایی اما رفتاری است که می‌تواند از منظر دینی نیاز جنسی برای ازدواج و تشکیل خانواده را کمرنگ کند و همچون همجنس‌گرایی تهدیدی برای آن گونه روابط جنسی باشد که بدون آن تولید مثل میسر نیست. هم از این‌رو در اسلام نیز همجنس‌گرایی به شدت نکوهش می‌شود. انقیاد شور جنسی و اهمیتی که ادیان به کنترل عمل جنسی می‌دهند به خودی خود نشانگر این است که چرا کنترل جنسی برای کنترل فردیت و به انقیاد در آوردن شخص کلیدی است. واقعیت اما این است که جامعه هرچه جلوتر می‌رود، شور جنسی و نحوه پاسخگویی به آن از مفاهیم عشق افلاطونی و آسمانی خارج می‌شود و نوعی تحول‌پذیری و تنوع در رفتارهای جنسی افراد رخ می‌دهد. به این معنا که امروزه اشکال روابط جنسی و نوع پاسخگویی به شور جنسی آنقدر گسترده شده که روشن کردن اینکه کدام شکل از آن بر شکل دیگر ارجح است اگر نگوییم غیرممکن شده است، تقریباً محال یا بسیار دشوار به نظر می‌رسد.

آیا شور جنسی صرفاً باید در روابط زناشویی و خانوادگی پاسخ بگیرد؟ یا در روابط عاشقانه دختران و پسران؟ آیا تنها در گرایش جنسی به جنس مخالف باید پاسخ بگیرد؟ آیا نمی‌تواند با فانتزی‌های جنسی و تجربه‌های متنوع جنسی همراه باشد؟ آیا فانتزی‌ها، داستان‌ها و فیلم‌های اروتیک نمی‌توانند در برانگیزانندگی جنسی افراد نقش ایفا کنند؟ آیا بازی‌های جنسی نباید در پاسخگویی به شور جنسی نقشی ایفا کنند؟ آیا خودارضایی جنسی که خود اشکال بسیار متنوعی دارد و به خودارضایی مردان نیز خلاصه نمی‌شود، نمی‌تواند یا نباید در پاسخگویی به نیازهای جنسی و لذتجویی جنسی نقشی داشته باشد؟ به راستی چرا و کدامیک از رفتارهای جنسی باید ارجح‌تر از دیگری تلقی شوند؟ امروز جامعه مدرن به نوعی تکثرگرایی در پاسخگویی به نیازهای جنسی و لذتجویی جنسی رسیده است. به این معنا که ارجح شمردن یکی از روش‌هایی که درباره‌شان حرف زدیم بر دیگری فاقد موضوعیت است. نفس اینکه امروز رابطه جنسی نه صرفاً به قصد تولید مثل، بلکه به قصد لذتجویی صورت می‌گیرد، نشانگر این است که برخلاف تصور بسیاری از ادیان به ویژه مسیحیت، تفاوت انسان با حیوان در این است که انسان نه ضرورتاً به قصد تولید مثل بلکه به قصد لذت بردن وارد رابطه جنسی می‌شود. به هر رو جامعه مدرن به این مرحله رسیده که تجربه جنسی امری شخصی است و باید دید که فرد خود چگونه لذتجویی جنسی را تجربه می‌کند.

آنچه گفتید درباره جامعه مدرن غربی است. آیا جامعه ایرانی هم در این قالب جای می‌گیرد؟

من کوشیدم روشن سازم چگونه الگوها و هنجارهای جنسی عصر پیشامدرن دچار دگردیسی‌های فراوان شده و اصرار بر حفظ هنجارهای دوران عتیق به درد جامعه امروز نمی‌خورد. جامعه مدرن به سمت شالوده‌شکنی و هنجارزدایی از الگوهای جنسی پیشین و به رسمیت شناختن پلورالیسم در رفتارهای جنسی گام برمی‌دارد. ایران هم در عصر جهانی شدن به هر رو بخشی از تمدن جهانی است و به ویژه در این چند دهه رفتارها و فرهنگ مردم و به ویژه نسل جوان و طبقه متوسط شهری دچار تغییرات جدی شده است که اگر هم کاملاً مدرن نباشد، ارزشهای مدرنیت در آن گسترش یافته است.

یعنی در جامعه مدرن، رفتارهای جنسی همه هنجارها را پشت سر گذاشته‌اند؟

نه؛ این به این معنی نیست که رفتارها و روابط جنسی در جامعه مدرن

هیچ هنجاری را برنمی‌تابند. در یک جامعه مدرن، رابطه جنسی یک فرد بالغ با یک کودک و حتی نوجوان قابل پیگیری و مجازات است و نوعی جرم تلقی می‌شود. امروز حتی رابطه جنسی شوهر با زن اگر خلاف میل زن باشد، یک جرم تلقی می‌شود. مثلاً در سوئد آزار و اذیت جنسی که در بسیاری از کشورهای دیگر رایج است به عنوان یک جرم قابل پیگیری و مجازات است. پس هنجارها در روابط جنسی عمل می‌کنند، اما این هنجارها دگرگون و لیبرال‌تر شده‌اند یا بیش از گذشته به حقوق کودکان و زنان نظر دارند. دایره این هنجارها نه در محدود کردن اختیارات فرد بلکه در حفظ ایمنی و مصون نگهداشتن فرد از آزار دیگری است. یعنی جامعه این را به رسمیت می‌شناسد که یک فرد هرگونه رفتار و روابط جنسی را که خود علاقه‌مند است داشته باشد، به شرط اینکه اگر طرف مقابلی در کار است، عاقل یا بالغ باشد و بتواند آزادانه تصمیم بگیرد و به خاطر ترس و خشونت یا وابستگی شدید، عدم بلوغ یا عدم سلامت فکری، ناگزیر از برقراری رابطه جنسی نباشد. در جامعه مدرن حتی رابطه جنسی استاد و دانشجو یا هر رابطه جنسی در محیط کار که بر وابستگی یکی به دیگری استوار باشد می‌تواند مورد پیگرد قانونی قرار بگیرد. در چنین فضایی، خودارضایی نه جرم است و نه نکوهش می‌شود. در حالیکه در ایران متلک و آزار و سوء استفاده جنسی در محیط‌های کار و در کوچه و خیابان از رایج‌ترین رابطه‌هاست. در واقع زنان به سادگی می‌توانند مورد تعدی جنسی قرار بگیرند بدون اینکه عرف و قانون از آنها دفاع کند. البته در جامعه مدرن همانگونه که گفتم الگوهای جنسی با فرایند پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. آزادی‌های فردی در گزینش رفتار جنسی رشد یافته است. از یکسو این که فرد می‌خواهد از طریق رابطه جنسی آزاد، رابطه کوتاه‌مدت و یا درازمدت، زناشویی، همجنس‌گرایی و یا دوجنس‌گرایی، رفتار جنسی گروهی، خودارضایی، استفاده از ابزار و آلات مصنوعی، تماشای فیلم‌های اروتیک و یا خواندن داستان‌های اروتیک و ... به نیازهای جنسی خود پاسخ دهد، امری است مربوط به خود او و محکوم و ممنوع ساختن آن مسئله برانگیز است. از سوی دیگر جامعه مدرن بیش از پیش امکان تعرض جنسی را محدود ساخته است و هر جا که رفتار جنسی موجب آزار دیگری باشد برای آن ممنوعیت و محدودیت گذاشته شده است. برای نمونه ممنوع شدن سن ازدواج زیر سن قانونی و ممنوعیت رابطه جنسی با کودک نمونه‌ای از این دست است. حال آن که در جامعه ما با استناد به قوانین فقهی ازدواج و رابطه جنسی با کودک و نوجوان مجاز است.

آیا برداشت شما به عنوان یک جامعه‌شناس این است که جامعه نسبت به

گذشته، در برخورد به رفتار جنسی افراد موضع تساهل‌آمیزتری به خود گرفته است؟

بله همینطور است. جامعه امروز رفتار جنسی فرد را تا وقتی که به تجاوز به حقوق دیگری منجر نشده است، به عنوان امری خصوصی تلقی می‌کند که حتی به خودش اجازه نمی‌دهد یکی از آنها را مشروع و دیگر اشکال را نامشروع بخواند. هر چند که در عرف ممکن است برخی از این اشکال از مشروعیت بیشتری برخوردار باشند. برای مثال هرچند حتی در مدرن‌ترین جوامع هنوز نسبت به بی‌وفایی نظر منفی وجود دارد، اما دیگر جرم نیست. حال آن که در جامعه‌ای مثل ایران، بی‌وفایی، خیانت و جرم تلقی می‌شود و حتی مجازات قانونی در بردارد. البته در گذشته بی‌وفایی در جامعه غرب هم جرم بود، اما امروز دیگر جرم نیست. خودارضایی نیز امروز در جامعه مدرن همچون یکی از دیرینه‌ترین اشکال پاسخگویی به شور جنسی، نه تنها تابو نیست، بلکه یک امر عادی محسوب می‌شود. یعنی جامعه به رفتار جنسی فرد مادامی که به دیگری آزار نرساند اصلاً کاری ندارد و در آن دخالت نمی‌کند. این بخشی از فرایندی است که نه فقط ناشی از گسترش فردیت، بلکه بخشی از گسترش دمکراسی است. توسعه فردیت و به رسمیت شناختن حریم شخصی و حقوق فردی یکی از شالوده‌های دمکراسی است. هم از این رو به میزانی که دمکراسی در جامعه رشد پیدا می‌کند، کنترل رفتار جنسی فرد کاهش می‌یابد و آزادی جنسی افراد بیشتر به رسمیت شناخته می‌شود. بی دلیل نیست که مثلاً در سوئد که یکی از پیشرفته‌ترین دمکراسی‌های دنیا است آزادی انتخاب الگوی رفتار جنسی چنین توسعه یافته است.

اجازه بدهید به جامعه ایران برگردیم. تحول در رفتارهای جنسی و جایگاه خودارضایی را در آن چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در جامعه‌ای نظیر ایران، گذشته از ردپای سنت و مذهب، حاکمیت دینی چند دهه اخیر باعث افزایش کنترل و مداخله در رفتار جنسی فرد شده است و حتی به بخشی از مبانی ایدئولوژیک اقتدار سیاسی حاکم بدل شده است. همانگونه که طالبان با تحمیل برقع به زنان افغان به منظور پنهان کردن بدن آنان و زدودن هرچیزی که نمادی از سکسوالیته زن است اوج تحجر فکری خود را به نمایش می‌گذاشتند بسیاری از مفسران دینی در ایران سعی می‌کنند با کنترل رفتار جنسی فرد نوعی طالبانیسم را در ایران پیاده کنند. بحث من این است که کنترل و به انقیاد کشیدن رفتار جنسی اساساً بخشی از فرهنگ دیکتاتوری است. اینکه حتی ابتدایی‌ترین رفتار جنسی بشر یعنی خودارضایی تکفیر یا

حرام خوانده شود یا مورد نکوهش قرار بگیرد، نشانگر فرهنگ تمامیت‌خواهی است که حتی فرد را در رختخوابش هم آزاد نمی‌گذارد. اینگونه اظهارنظرها از منظر دمکراسی نشانگر گرایش توتالیتاریستی و اقتدارگرایی‌هاست که برای حوزه‌های زندگی خصوصی و مدنی افراد نیز خط و ربط تعیین می‌کند. علاوه بر آن روحانیون مذهبی نگران این هستند که رشد آزادی جنسی در رفتار جنسی افراد، اقتدار دینی را در جامعه تضعیف کند و از این نظر به شدت با آن مقابله می‌کنند. خودارضایی جنسی نیز یک امر بسیار عادی، طبیعی و دیرینه است که در جامعه مدرن نسبت به آن نه پیشداوری وجود دارد، نه نکوهش می‌شود و نه تابویی درباره آن وجود دارد. درحالی‌که در جوامع سنتی، دینی و استبدادی به عنوان نوعی کجروزی در رفتار جنسی شناخته می‌شود و در نکوهش آن افسانه‌سرایی‌های بسیار صورت گرفته است. بگذریم از این که هنگام صحبت ادیان علیه خودارضایی بیشتر خودارضایی مردان مد نظر است و گویا زنان در این زمینه، فاقد موضوعیتند.

در مقابل برخی از روانشناسان که تلاش می‌کنند خودارضایی را به عنوان یک رفتار جنسی معمول معرفی کنند، برخی دیگر از آنها نیز خودارضایی را همانطور که شما اشاره کردید نوعی کجروی می‌دانند. بله؛ این بخشی از یک فرهنگ محافظه‌کارانه است که حتی به افسانه‌سازی در این زمینه روی آورده است. مثلاً گفته می‌شود خودارضایی مردان، بینایی را تضعیف می‌کند. گویا به عقل کسی هم قد نداده که از خود بپرسد اگر قرار است ارضای جنسی بینایی را ضعیف کند، پس چه زن و مرد با هم بخوابند و چه خودارضایی صورت بگیرد این بینایی باید به طور منطقی تضعیف شود. گاهی آنقدر افسانه‌پردازی‌های مطرح شده درباره خودارضایی، پرت و پلا هستند که اعتبار برخی از آنها همچون اعتبار افسانه آفرینش یا این است که بچه را حاجی لک‌لک با خود می‌آورد. به لحاظ روانشناسی درباره خودارضایی نگاه‌های گوناگونی وجود دارد که حوزه تخصص من نیست. برخی روانشناسان خودارضایی را اساساً نشانه‌ای از نارسیم تلقی می‌کنند. این که انسان بدن خود را دوست دارد و فقط کمبودهای جنسی، علت خودارضایی نیستند. علاوه بر آن زوج‌هایی ممکن است گاه به قصد تنوع جنسی به خودارضایی روی بیاورند. حتی برخی از زوجها از دیدن خودارضایی زوج‌شان تحریک جنسی می‌شوند. از آن فراتر برخی اوقات ممکن است افراد در حین عمل جنسی یا در انتهای آن از طریق ور رفتن با بدن خود به ارگاسم جنسی برسند. بنابراین حتی این ادعا که فکر کنیم تنها محرومیت‌های جنسی علت خودارضایی هستند یک افسانه است. خودارضایی ضرورتاً نه جایگزین رابطه جنسی با دیگری است و نه

داشتن رابطه جنسی با دیگری ضرورتاً به خودارضایی پایان می بخشد.

شما از دگردیسی در رفتار جنسی و طرز تلقی از خودارضایی در جامعه مدرن سخن گفتید. حال آنکه جامعه ایرانی در این زمینه متناقض رفتار می‌کند و علی‌رغم تحولات مکوجود در جامعه از جمله در حوزه رفتار جنسی، هنوز در فرهنگ و جامعه ایرانی نگاهی نکوهش‌گرانه نسبت به خودارضایی وجود دارد. این تناقض چگونه قابل توضیح است؟

از منظر روانشناسی همان‌طور که یاد شد خودارضایی می‌تواند نشانگر نوعی نارسیسیسم در فرد باشد که افراط در آن می‌تواند پیامدهای اجتماعی منفی در پی داشته باشد. پیامدهای اجتماعی منفی نارسیسیسم در حوزه رفتار سیاسی و اجتماعی نیز قابل مشاهده است. بنابراین این بحث درست است که افراط در عمل خودارضایی می‌تواند انگیزه ایجاد رابطه جنسی با دیگری و سلامت روابط اجتماعی در زوج‌یابی را با دشواری روبه‌رو کند. اما این، همان‌قدر می‌تواند آسیب‌رسان باشد که اعتیاد و افراط در رابطه جنسی آسیب‌رسان است. روانشناسان اعتیاد در سکس را همچون اعتیاد در الکل و مواد مخدر یک ناهنجاری می‌دانند. اینکه این اعتیاد و افراط در عمل خودارضایی باشد یا در شکل‌های دیگر رابطه جنسی، در اساس تفاوتی نمی‌کند. بنابراین من بر این مسئله پافشاری می‌کنم که نفس خودارضایی ممکن است همان قدر مطبوع و دلپذیر باشد که رابطه جنسی می‌تواند دلپذیر باشد. تجربه و برداشت افراد در این زمینه می‌تواند کاملاً متفاوت باشد، اما هیچ اولویتی از نظر ارزشی وجود ندارد یا دست کم باید آن را به عنوان یکی از اشکال ولو نه کاملاً ایده‌آل پاسخ به نیازهای جنسی به رسمیت شناخت. با این همه تبدیل شدن خودارضایی به یک اعتیاد یا افراط در آن می‌تواند یک کجروی رفتاری محسوب شود.

آنچه که شما به عنوان نظر روان‌شناسان در مورد «افراط» در خودارضایی و اثرات تخریبی آن برای شخصیت نارسیسیست در فضای اجتماعی بیان کردید، به نوعی نظرات نمادین و در وادی سمبلیک روانکاوان سایکوآنالیز از فروید به بعد است. پس به نظر می‌رسد این مدرن بودن‌ها که علم روانشناسی هم با آن‌ها همراه شده (چه از لحاظ تولید دانش و چه از لحاظ تقارن زمانی)، خود اثر تادیبی دارند و هنجارسازند؟ آیا این هنجارسازی مدرن، خود می‌تواند محدودکننده انتخاب‌های شخصی و لیبرال افراد برای خودارضایی باشد؟

مطمئن نیستم منظورتان را درست فهمیده باشم. اما اگر رابطه هنجارهای مدرنیته و درجه آزادی‌های فردی مد نظر باشد، پاسخ خطی

مثبتی به آن نمی‌توان داد. به هر رو هر هنجاری و از جمله هنجارهای مدرنیته، مرزهای "باید" و "نبایدها" یا "طبیعی" و "غیر طبیعی" خاص خود را داراست. چنین نیست که جامعه مدرن از هنجارهای محدودکننده انتخاب‌های شخصی کاملاً به دور باشد. برای مثال میشل فوکو جایگاه دیسیپلین در جامعه مدرن را در هنجارسازی و نظام‌مند کردن رفتارهای جمعی و حتی خودسازی رفتارهای فردی به تقضیل بررسی کرده است. با این همه مسئله، چندگانگی هنجارها، تساهل در برابر هنجارهای متفاوت و نسبی دانستن ارزش اعتباری آنهاست. مثلاً در جامعه مدرن و پیشرفته‌ای همچون سوئد، خرید سکس جرم است، حال آن که در هلند فروش سکس شغل قانونی است. هر دو هم از مدرن‌ترین جوامع اروپایی هستند. در حالی که هنجارهای مدرنیته در یک جامعه انتخاب‌های شخصی را در برخی زمینه‌ها محدودتر کرده، در جامعه دیگر آن را باز هم بیشتر گسترش داده است. چنان که گفتم هر هنجاری در تحلیل نهایی کم و بیش مرزهای بازدارنده و تادیبی را نیز در بر دارد، اما چندگانگی هنجارها در جوامع مدرن و نسبی شدن آنها، از خصلت تحکیم‌آمیز و پرمجازات هنجارشکنی می‌کاهد. حتی مفاهیمی همچون "اعتیاد" و "افراط" نیز همیشه تعریف و مرزهای یکسره و روشنی ندارند. مثلاً معلوم نیست همین اعتیاد و افراط در سکس دقیقاً به چه معناست و چه کسی تعیین می‌کند در خودارضایی یا دیگر روابط جنسی، افراط صورت گرفته است یا نه. علاوه بر آن این تنها در جوامع دینی یا در بین فرقه‌ها یا در جوامع توتالیتار - ولو مدرن - است که هم‌نوعی اجتماعی آنقدر بالا است و حوزه‌های زندگی شخصی آنقدر تحت انقیاد هنجارهای قانونی و اخلاقی است که جامعه ناگزیر است درباره هر انتخاب شخصی افراد نظر روشن و قاطعی داشته باشد. در جوامع دمکراتیک مدرن اما وضع به گونه دیگری است. مثلاً در سوئد مردم در برنامه‌های تلویزیونی به سادگی درباره شخصی‌ترین حوزه‌های زندگی خود و از جمله درباره سکس و کنجکاوی‌ها و پرسش‌های مربوط به آن سخن می‌گویند؛ و یا درباره خودارضایی روشنگری می‌کنند. روشن است در چنین شرایطی حق انتخاب فردی - آنجا که به دیگری لطمه نمی‌زند - گسترش می‌یابد و تابوها کمرنگ‌تر می‌شوند.

باز می‌گردیم به ادیان و نقش تادیبی آنها در محدود کردن انتخاب شخصی افراد برای خودارضایی. آیا اخلاق سکولار مدرن، مسئله افراط در خودارضایی را نکوهش می‌کند؟ اگر نکوهشی در کار است بر چه مبنایی است و چطور می‌توان آن را با اخلاقیات مذهبی در نکوهش خودارضایی مقایسه کرد؟

فکر می‌کنم در پرسش بالا به تلویح پاسخ این سؤال را داده‌ام، اما اگر بخواهم روشن‌تر بگویم، اخلاق سکولار مدرن- اگر هم درباره "افراط" و "اعتیاد" در خودارضایی اما و اگرهایی بگذارد تنها می‌تواند از زاویه آگاهی بخشیدن از منظر سلامت جسمی و روانی موضوعیت داشته باشد و نه از منظر ارزشگذاری اخلاقی که باید به فرد یا جامعه دیکته شود. حتماً شما ده‌ها برنامه تلویزیونی در نكوهش کشیدن سیگار یا افراط در آن و زیان‌های بهداشتی، روانی و اجتماعی آن دیده و شنیده‌اید، اما بعید می‌دانم هیچکدام از آنها از بعد اخلاقی به نكوهش آن پردازند. اشاره من به آسیب‌های احتمالی "افراط‌گرایی" در خودارضایی یا دیگر روابط جنسی که برخی از روان‌شناسان بر آن تاکید دارند، به قصد تعیین مرزهای باید و نباید و مشروعیت بخشیدن به محدودیت قائل شدن در این زمینه نبود. بلکه نوعی دفاع "رندانه" از آزادی جنسی افراد در برابر استدلال‌های محافظه کارانه است که می‌کوشند به بهانه آسیب‌های روانی افراط‌گرایی در خودارضایی، حق آزادی عمل فرد را زیر سؤال ببرند. شما مجازید تا دلتان می‌خواهد در برشمردن زیان‌های خیالی یا واقعی این و آن شکل از خودارضایی یا افراط‌گرایی زبان نصیحت انتخاب و دیگران را "ارشاد" کنید، اما اجازه بدهید فرد هم خود انتخاب کند که آیا علاقه‌مند به شنیدن نصایح شما هست یا نه و از بابت خودارضایی و درجه دلمشغولی به آن با مجازات اخلاقی روبه‌رو نشود.

به نقل از □□□□

نشست پالتاکی بررسی پدیده‌ی مهاجرت: مهرداد درویش‌پور – رضا کاظم‌زاده

تفاوت‌های فرهنگی و تبعیض نژادی و نقش آن‌ها در به‌هم‌پیوستگی
(Integration) در میان نسل اول و دوم ایرانیان مهاجر

مهرداد درویش‌پور – جامعه‌شناس رضا کاظم‌زاده – روان‌شناس



نشست پالتاکی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در تاریخ شنبه ۲۶ اکتبر ۲۰۱۳ با سخنرانی میمهانان مهرداد درویش پور جامعه شناس و رضا کاظم زاده روانشناس به بررسی پدیده‌ی مهاجرت از ابعاد سیاسی، اجتماعی و روانشناسی می‌پردازد.

زمان:

شنبه ۲۶ اکتبر ۲۰۱۳ (چهارم آبان ماه ۱۳۹۲) از ساعت ۲۰:۳۰ الی ۲۳:۳۰ به وقت اروپای مرکزی

آدرس اتاق:

irAn fadAiyAn aksariyat

Paltalk Rooms – Chat Rooms – Middle East – Iran

ملیت ایرانی، پاسخی به بی بی سی



فرهنگ قاسمی

از تفحص در تاریخ و فرهنگ ایران و رابطه آن با اداره جامعه و قدرت سیاسی به این نتیجه می‌توان رسید که مردمان سرزمین ما علیرغم گوناگونی فرهنگی از یک ریشه ملی مشترک برخوردار هستند و این ریشه ملی همان هویت ایرانی است که به هنگامی که استقلالش به مخاطره می‌افتد قد راست می‌کند، شمال و جنوب و شرق و غرب را همه در بر می‌گیرد و به "امری عمومی اما نفسانی تبدیل" می‌شود

اخیرا یکی از سخنگویان " بی بی سی " مطالبی در ارتباط با ملیت ایرانی بیان کرده است که سرا پا عاری از واقعیت فرهنگی و تاریخی است. این بیانات اعتراض ایرانیان را بر انگیخت و از سوی مردم مورد انتقادهای شدید قرار گرفت. عقل و منطق ایجاب می کند در برابر این تغابن تاریخ بی‌آنکه رگ های گردنمان بیرون بزند، بی‌آنکه آهنگ صدایمان بلند شود، بی‌آنکه مشت‌هایمان را گره کنیم، فریاد

بزنیم و شعار بدهیم باید در کمال تواضع و افتادگی این واقعیت را در برابر چشم خود داشته باشیم که سرزمین ایران با تمام اقوام و ملت‌ها یش فرهنگ و تمدن بزرگی را در خاورمیانه نمایندگی می‌کند. فرهنگ و تمدنی که از امکانات بالقوه مهمی برخوردار می‌باشد که می‌تواند در شرایطی تظاهر مادی پیدا کند. در نوشته حاضر که پاسخی مستند به سخنان آن آقا است کوشش می‌شود بطور خلاصه این مقوله‌ها را مورد بررسی قرار دهیم و نتیجه گیری را به مردم بی‌غرض واگذاریم. (۱)

تمدن و فرهنگ

هرآینه که سخن از ملیت به میان می‌آید لاجرم دو عامل اساسی دیگر پیش روی قرار می‌گیرند؛ یکی تمدن و دیگری فرهنگ. انسان هویت خود را از چه می‌گیرد؟ از باورهای زمینیش؟ مردمش؟ از سرزمینی که در آن زندگی می‌کند؟ از رابطه ژنتیکش؟ از باورهای آسمانیش؟ از وابستگی خانوادگی و قومی اش؟ در طول تاریخ قوم بزرگ ایرانی مانند بسیاری از اقوام دیگر، هویت خود را با سرزمینش گره زده است. در دنیای پست مدرن این محک هویتی تغییر پیدا کرده و غایت خود را در انسانیت جستجو می‌کند. در جهان امروزی، در حقیقت چیزی که هویت انسان را محک می‌زند انسان بودن اوست، اما در واقعیت امروزی جهان همین محک برای مؤثر عمل کردن و تبیین هویت خود نیاز به جایگاهی نیز دارد. پس ارزش مادی (سرزمین) را بعنوان عامل تکمیل کننده در کنار ارزش انسانی (آزادی به مفهوم کمال پذیری) [۲] قرار می‌دهد. این چنین است می‌بینیم که سرزمین، میهن، وابستگی ملی، ملیت و قومیت و بالاخره تاریخ، فرهنگ و تمدن ارزشهای مادی و معنوی خود را کماکان حفظ و خود را در انسانیت تکمیل و ماندگار می‌سازند.

بسیاری از اندیشمندان دوران مدرنیته معتقدند که تمدن قبل از هر چیز مجموعه‌ای از رفتارهای هویت یافته اخلاقی فردی یا اجتماعی [۳] "moeurs" است که در مقابل وحشی گری و بربریت قرار می‌گیرد. عوامل تشکیل دهنده تمدن یک جامعه در اثر رشد فرهنگی از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا کرده و پیشرفت شرایط زندگی، دانستنی‌ها و عادات و رفتار آن را تعیین می‌کند. واژه تمدن زمانی به شکل جمع و گاهی به شکل مفرد مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ هرگاه واژه تمدن به صورت مفرد به کار گرفته شود مفهوم پیشرفت و گام نهادن به سوی آرمان‌های جهانشمول و رشد کلان را از طریق دانش‌ها و علوم و تکنولوژی می‌رساند. در سال‌های اخیر برخی از جامعه‌شناسان و متخصصین علوم اجتماعی و اتنولوژیک مانند کلود لووی-استروس [۴] به جای واژه

تمدن به مفهوم مفرد آن، از تمدن‌ها به مثابه مجموعه‌های همگرا و پایدار در قانونمندی، در دانش و در اخلاق فردی و اجتماعی فارغ از هرگونه برتری طلبی برخاسته از تمدن یا به بهانه آن، سخن می‌گویند. این طرز نگاه ناشی از تاملی است تکاملی، تعادل در ناهمگرائی‌ها برای دستیابی به همگرائی تمدن را برآیند تمدن‌ها می‌بیند و آن را در دو بعد بومی و جهانی مورد توجه قرار می‌دهد، نگاهی واقع بینانه و فرای ملاحظات تنگ نظرانه، رنگین کمانی است متساehl که از تضادها زایش پیدا می‌کند، نه تیزی عمودی دارد و نه افقی.

تنها به یاری فرهنگ یک سرزمین است که قادر خواهیم بود دریافتی روشن از چگونگی شکل گرفتن و سیر و حرکت حیات آن جامعه به دست آوریم. با بررسی فرهنگ مردم یک سرزمین است که به چگونگی آفرینش و سیر اندیشه و جهان بینی و ابداعات و نیروی جنبش و تحرک فکری و مادی جامعه به عبارت دیگر تمدن آن پی می‌بریم.

حال ببینیم فرهنگ چیست، کارکردهای آن کدامند و اساس آن بر چه چیزهایی استوار است؟

در اینجا به مفهوم اتیمولوژی کلمه فرهنگ نمی‌پردازیم، اما سعی می‌کنیم مفهوم و محتوی آنرا بیان کنیم. از جمع‌بندی اقوال و پژوهش‌ها می‌شود نتیجه گرفت که فرهنگ مجموعه‌ای از شناخت‌ها، دانستنی‌های، تربیت و آموزش، سنن و عادات یک گروه انسانی است که به شکل اجتماعی از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کند - که به هیچوجه جنبه ارثی و نژادی ندارد- فرهنگ دربرگیرنده بخش بزرگی از رفتار فردی انسان و ویژگی‌های زندگی اجتماعی یک گروه انسانی مانند: فنون و هنرها، رفتار و اخلاق، شیوه زندگی و نحوه ارزش گذاری، اعتقادات و مناسک مذهبی، سازماندهی خانواده محله و شهر را شامل می‌شود. مجموعه این ویژگی‌ها، فرهنگی را از فرهنگ دیگر مجزا می‌سازد به‌طوری‌که می‌توان گفت فرهنگ ایرانی، فرهنگ چینی، فرهنگ شرقی، فرهنگ غربی، تعریفی که کارشناسان یونسکو از فرهنگ ارائه می‌دهند قابل توجه است. بنا بر قول آنان: "فرهنگ به مفهوم وسیع و کلی آن، مجموعه‌ای از مشخصه‌های روحانی، مادی، روشنفکرانه و احساسی است که یک جامعه را از جامعه دیگر متفاوت می‌سازد که دربرگیرنده هنر، ادبیات، شیوه‌های زندگی، حقوق ابتدائی انسانی، نحوه ارزش گذاری، سنن و اعتقادات می‌باشد."

تظاهرات فرهنگی را از سه جنبه هنری، زبانی و تکنیکی می‌توان مورد

بررسی قرار داد. این سه جنبه در دو حوزه فردی و اجتماعی عمل می‌کنند:

در حوزه فردی فرهنگ عبارتست از مجموعه آموخته‌ها و توانایی‌های یک فرد که جنبه سازندگی و پرورشی دارد. در حوزه اجتماعی فرهنگ واحد ارزش گذاری هویت است که ساختارهای اجتماعی، دینی، رفتار اشتراکی مانند تظاهرات روشنفکرانه، هنری، گروهی از مردم یک جامعه می‌باشد که ارزشهای تاریخی یک مردم را در ظرف زمان هستی می بخشد

کاربرد فرهنگ در زندگی روزمره یک جامعه قابل مشاهده است، اما عمده‌ترین ویژگی آن رسالتی است قهرمانانه و نجاتبخش بهنگامی که در اثر حرکت های بی منطق، بافت ها و ساختارهای ضروری برای پیشرفت اجتماعی در هم می پیچیند و روندها و راهکارها اجتماعی سیاسی اقتصادی و حتی علمی کارائی خود را از کف می دهند یا در هم شکسته می شوند و دیگر ارزش معنوی و اخلاقی و انسانی تولید نمی‌کنند، در چنین شرایطی فرهنگ تنها و آخرین عاملی می باشد که به جامعه امکان بازسازی را می دهد. چرا که فرهنگ در سراسر وجود افراد و گروه های انسانی در اثر شناخت و دانستن و عادات و سنن و اعتقادات به طور منسجم ریشه کرده است. انسجام فرهنگی سرمایه انباشته شده ای است که می‌تواند در شرایط بحرانی از نابودی یک تمدن جلوگیری بعمل آورد و باعث جهش های بزرگ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی در جامعه گردد. جامعه‌ای که از انسجام فرهنگی برخوردار باشد می تواند در مقابل حملات ضد فرهنگی مقاومت کند، خطرات را خنثی نماید و از ارزشهای فرهنگی خود دفاع کند و آنها را از نابودی نجات بخشد. این مقاومت های که حاصل انسجام فرهنگی هستند که می‌توانند تمدنی را رقم بزنند و آن را ماندگار سازد.

تفاوت بین فرهنگ و تمدن

قبل از اینکه به تفاوت‌های فرهنگ و تمدن بپردازیم بیان یکی از وجوه مشترک اساسی این دو ضرورت دارد و آن اینست که فرهنگ نیز مانند تمدن شامل رفتار، عادات، دانشها و احساساتی می‌باشد که از یک موجود، به صفت فردی و نه از طریق ژن و نژادی و در اثر ممارست در جامعه سر می زند.

اما در ارتباط با تفاوت‌های بین فرهنگ و تمدن باید گفت که غالباً به سختی می‌توان تفاوت بین فرهنگ و تمدن را به روشنی تعیین کرد.

● با وجود اینکه تمدن و فرهنگ هر دو خاصیت رشد یا بنده دارند، اما

تمدن در ریشه و پایه و فرهنگ در شاخه‌های اصلی رشد و گسترش پیدا می‌کند.

● تمدن سازماندهی زندگی شهروندان در مجموعه ای از پدیده‌های علمی، فنی و هنری (زیبائی‌شناسی) یک جامعه بزرگ یا چند جامعه است که یک وضعیت نسبتاً ثابت دارد. در حالی که فرهنگ حاصل شناخت‌های بدست آمده و توسعه دانستنی‌ها و رشد دماغی ادراکات انسان‌ها می‌باشد که حالتی روانه ای دارد.

● تغییر تمدن بسیار دشوار اما تغییر فرهنگ راحت تر انجام پذیر است.

● یک تمدن می‌تواند از بین برود در حالی که اثرات فرهنگی آن بعنوان شواهد موجودیت تمدن‌های از بین رفته به جای می‌ماند. زنده یاد محسن هشترودی ریاضیدان فیلسوف و هنرشناس با ارزش ما روزی در کلاس درس می‌گفت تمدن قبرستان فرهنگ هاست. از او سؤال کردم چرا قبرستان؟ پاسخ داد در فرهنگ ما قبرستان مفهومی "پژوراتیو" دارد برای این که شما راضی شوید می‌گویم تمدن گنجینه فرهنگ هاست. من امروز آن بیان را یکی از ساده‌ترین و عمیق‌ترین بیان‌های فرهنگ و تمدن به شمار می‌آورم.

ذروه های فرهنگ ایرانی

بی‌آنکه رگ های گردنمان بیرون بزند، بی‌آنکه که آهنگ صدایمان بلند شود، بی‌آنکه مشت‌هایمان را گره کنیم، فریاد بزنیم و شعار بدهیم باید در کمال تواضع و افتادگی این واقعیت را در برابر چشم خود داشته باشیم که سرزمین ایران با تمام اقوام و ملت‌ها یش فرهنگ و تمدن بزرگی را در خاورمیانه نمایندگی می‌کند. فرهنگ و تمدنی که از امکانات بالقوه مهمی برخوردار می‌باشد که می‌تواند در شرایطی تظاهر مادی پیدا کند.

بیان این تمدن و فرهنگ اگر تنها از سوی ما ایرانیان بود شاید فقط ادعاهایی پیش نمی بود و جنبه خودستایی می‌داشت بلکه این قولیست که بسیاری از مورخین از هرودوت (نخستین مورخ جهان، که کتاب خود را با ایران آغاز میکند و با ایران پایان میدهد) دیاکانف[۵] وابن‌خلدون[۶] و هانری کوربن[۷] و والتر هینتس[۸] رنالد نیکلسن[۹] بلوشر[۱۰] لمبتون[۱۱] پیر بریان ... حتی کسی مانند برنارد لوئیس برآیند تمدنی که در طول تاریخ علیرغم مخاطرات و پیچ و خم ها توانسته است پابرجا بماند[۱۲].

در جهان امروز کمتر سرزمین کهنسالی را می‌توان پیدا کرد که از دو هزار و پانصد سال تاریخ و تمدن پیش از هزار و سیصد سال در اوج قدرت نظامی، اداری، فرهنگی، اقتصادی، هنری و ادبی زیسته و تداوم خود را حفظ کرده باشد. تهیه این مطلب امکان داد به دو سرزمین عراق و ترکیه نگاه کنم که هر دو این تداوم را نداشتند و چند بار در عمر خود دست به دست گشته اند از سومر و آشور و کاسی و لیدیّه تا دوران جدید. امّا ایران توانسته است دو هزار و پانصد سال علیرغم پستی و بلندی هایش تحت همین نام و “هویّت ایرانی” [۱۳] بر سر پا بماند.

شایسته است این مبحث را با نظریات محمد علی اسلامی ندوشن که در زمینه فرهنگ ایرانی زحمت فراوان کشیده است شروع کنیم او می‌گوید: “مهم ترین عاملی که ماهیّت ایرانی را رقم زده است، جغرافیای اوست؛ حایل میان شرق و غرب، محاط در میان چند تمدّن دیرینه سال، یعنی چین و هند و مصر و میان رودان؛ مجموع اینها ایران را از همان آغاز یک کشور خاصّ کرده است... این موقعیّت از جهتی، هم تمدّن آفرین بوده است و هم دردسّرآفرین. ایران از آغاز تکوین خود، دو خصوصیت به هم زد؛ یکی آنکه دفاع گر شد. از آنجا که در معرض هجوم قرار داشت، می بایست همواره آمادّه دفاع جدّی باشد. دوم آنکه به علت موقعیّت جغرافیائی خود تمدّنش تلفیقی گشت، یعنی در معرض داد و ستد فرهنگی قرار گرفت. این دو خصوصیت، هویّت آغازین او را شکل داده، و کم و بیش بر همین روال جلو آمده است... برجسته ترین ویژگی شخصیت ایران همان مداومت تاریخی و تمدّن نی اوست، گرچه هر زمان به گونه ای دیگر جلوه کرده است.” [۱۴] همان‌طور که در مقدمه این مبحث آمد سرزمین ایرن بیش از هزار و سیصد سال به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ جهان بر بخش بزرگی از خاورمیانه حاکمیت داشته و فرهنگ و تمدن خود را در این مناطق گسترانیده است. فرای دوره‌های کوچک، اوج تمدن ایرانی را در چهار دوره بزرگ می‌توان مورد بررسی قرار داد.

“پیر بریان” Pierre BRIANT استاد برجسته دانشگاه ماری که تحقیقات علمی خود را با مطالعه درباره یونان باستان شروع کرده و در این زمینه از آشنایی و شناخت کافی برخوردار است. اخیراً در کتابی تحت عنوان “تاریخ امپراتوری پرس از داریوش تا اسکندر” که در ماه می ۲۰۰۶ توسط انتشارات Fayard (پاریس) در ۱۲۴۷ صفحه به چاپ رسانید، معتقد است که اهمیت دولت هخامنشیان زیر سایه “یونان جاودان” در تاریخ جهان مورد بی‌مهری قرار گرفته است. او در این کتاب براساس اسناد و مدارک، قدرت نظامی و اداری، اهمیت قدرت

مذهبی، تقسیم‌بندی کشوری، سیستم حکومتی، ساختار اقتصادی، سیاسی و مبنای فرهنگی، معماری، هنری، صنعتی و شیوه زندگی مردم، نحوه فرمانروایی و تقسیم قدرت و کنترل آن توسط قدرت مرکزی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. در دیداری که نویسنده با او داشت از غنای معرفتش از فرهنگ و تمدن ایرانی آن دوره در شگفتی فرو رفت. او می‌گوید دولت هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۰ پیش از میلاد به مدت ۲۲۹ سال) که پایه‌های سیاسی آنرا کورش و داریوش و مبنای دینی آن رازرتشت گذاشتند... از دجله تا رود سند گسترده بود و از نظر وسعت، تمرکز قدرت و توانایی فرهنگی یکی از مهم‌ترین امپراتوری‌های جهان در عهد باستان بود" [۱۵] بر اساس اسناد و مدارک پادشاهان هخامنشی در سرزمین‌های تحت سلطه خود عدالت‌خواهی و احترام به حقوق انسانی و رفاه و آبادی مردم را در درجه اول اهمیت قرار می‌دادند. گفته می‌شود اولین بار داریوش اول پادشاه هخامنشی تصمیم گرفت که کانال سوئز را بکند آبراهه باریکی نیز به وجود آورد که که بعلت عدم توجه غیرقابل استفاده باقی ماند.

تکرار اوج قدرت قوم ایرانی و دوره‌هایی که این قدرت ها در فرمانروایی باقی ماندند در تاریخ جهان بی‌مانند است. یکی دیگر از دوره‌های قابل اهمیت و اعتلای قوم بزرگ ایرانی حکومت نیرومند اشکانیان است. "در سال ۲۲۷ قبل از میلاد مسیح تا ۲۲۴ بعد از میلاد مسیح به مدت بیش از ۴۵۰ سال باز ایران در دوره حکومت اشکانیان در برابر توسعه‌طلبی رومیان که هم از طرف ایرانیان و هم از جانب ژرمن‌ها با دشمنانی شکست ناپذیر مواجه شده بودند به دفاع از خود برخاست." [۱۶] به فرمانروائی بزرگ در جهان دست یافت و پیشاپیش بشریت گام برداشت.

ذروه سوم اعتلای ایران، حکومت نیرومند ساسانیان به شمار می‌آید. ویپرت بلوشر در سفرنامه خود می‌نویسند: "از ۲۲۴ تا ۶۴۳ میلادی به مدت ۴۱۹ سال، ... (ایران) در طول تاریخ خود به‌عنوان نیرومندترین کشور جهان قد برافراشت به نحوی که تنها بیزانس می‌توانست گاه و بیگاه با آن معارضه کند" [۱۷] به دنبال این توسعه و شکوفایی سیاسی جهشی فرهنگی نیز ظاهر شد که بخصوص در معماری و هنرهای دستی به خلق و آفرینش آثاری بی‌نظیر توفیق یافت. اگرچه دولت ساسانی پس از چهار صد سال دوام مقهور شد در نتیجه دین اصلی و بومی این سرزمین به اسلام جای پرداخت، اما در ادامه این بحث خواهیم دید که فرهنگ و زبان آن از بین نرفت. مجتبی مینوی که عمر خود را در تحقیق و تفحص درباره تاریخ و فرهنگ ایران صرف کرده است، در کتاب " تاریخ و

فرهنگ " به نکته جالبی اشاره می‌کند. او می‌گوید: "هدف و وسیله بهبود احوال هر قوم مفرد همان تعلیم و تربیت می‌دانم و بس، و چاره اختلافات مابین اقوام و طریقه ایجاد محبت و حسن تفاهم در میان ملل نیز، به اتفاق عقلا، همان طریقه علم و معرفت است و بس." [۱۸] به شهادت تاریخ در فرهنگ ایرانی این محبت و انسانیت و حسن تفاهم نسبت به ملل دیگر وجود داشته است. بیشک این امر در تداوم فرهنگ و تمدن ما بی‌تأثیر نبوده است.

فرمانروایان ایرانی اگر توانستند سال‌های طولانی بر بیزانس، یونان، آسیای صغیر، مصر، یمن، حبشه، روم، ترکستان و هند حاکمیت داشته باشند و تمدن و فرهنگ ایرانی را رشد و صیانت ببخشند در اثر همین توجه به تعلیم و تربیت و آموزش در امور سپاهی‌گری، مالیه، داوری، ترویج فلاحتی، تجارت، اصلاحات اداری، تقسیمات کشوری، تأسیس مدارس از جمله مدرسه طب در گندی شاپور در قرن ششم میلادی، ترجمه کتب فلسفی یونان و کتاب "بیدپای هندی" (کلیله و دمنه) و رعایت اصول و مبانی مروت و انسانیت و رعایت احوالات ملتها بوده است که آن را از قانون حمّورّبی تا استوانه کورش کبیر، در تعلیمات زرتشت و مزدک و گوماتا ... می‌توان مشاهده کرد. آری همین زبان و خط و شعر و موسیقی و نقاشی و معماری و مجسمه‌سازی... حافظ هویت فرهنگی ما شدند و به قول نویسنده کتاب الفهرست در دوران انوشیروان قریب هفتاد جلد کتاب از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده است. [۱۹] و این در حالیست که سرزمین‌های دیگر در مقابل حملۀ اعراب هم شکست نظامی را پذیرفتند و هم مغلوب فرهنگی شدند، غالباً فرهنگ و زبان و خط و آثار هنری خود را از دست دادند. اما این وضعیت شامل ایران نگشت چرا که ایران کشوری است با امکانات بسیار، دارای جامعیت فرهنگی کم نظیر و تمدنی انکارناپذیر.

قوم ایرانی از نیمه قرن هفتم در اثر هجوم اعراب به مدت بیش از ۷۰۰ سال در مقام چالش برای حفظ تمامیت و هویتش قرار گرفت. در این دوره دچار فراز و نشیب‌های زیادی شد، شیخون‌های ترکان و از آنان سهمناکتر مغولان را تحمل کرد. مغولان با اینکه پایه‌های قدرت‌های ایران را به لرزه افکندند و توسعه و تکامل آنرا به تعویق انداختند اما حریف مقاومت و برتری فرهنگی‌اش نشدند. ایرانیان به فاتحین اجازه ندادند تا هویتشان را در هم کوبیده و آنرا نابود سازند.

قومیت ایرانی در طول تاریخ همواره کوشید تا با توفیق زیرکی و هوشیاری و با توسل به فرهنگ برتر خود طی نسل‌ها، اندک اندک باز

راهی به روی خود بگشاید. ذروه چهارم اوج قدرت ایرانیان دوره صفویان است که ۲۳۴ سال به طول انجامید (۱۵۰۲ تا ۱۷۳۶) دوره‌ای به شدت تعیین‌کننده در تاریخ جهان جدید، دوره‌ای که قدرت‌های تازه ظهور می‌کنند و مقاصد اقتصادی و استعماری در سرلوحه فعالیت‌های آنان قرار می‌گیرد، دوره‌ای که براساس آن جهان امروز رقم می‌خورد.

متأسفانه حاکمیت صفویه حاکمیت تبعیض و تعصب بود. عبدالحسین زرین کوب در کتاب چیزهای دیگر درباره صفوی چنین می‌نویسد: «این حکومت با تعقیب و آزار مخالفان با زنده باد و مرده باد درویشان تبریزین به دوش... چنان رعب و وحشتی در میان مخالفان برانگیخت که نظیر آن را تاریخ جدید شاید به جز در دوره روی کار آمدن رایش سوم سراغ نمی‌دهد» [۲۰]

«این درست است که سلسله صفویه توانست در ایران بعد از ۸۵۰ سال حکومت واحدی به وجود آورد و در یک دوره هرج و مرج ایران را از دست‌اندازی عثمانی‌ها و ازبک‌ها نجات دهد. اما این سلسله برای نیل به هدف چنان تعصبی برانگیخت که فرجام نابسامان آن قابل پیش‌بینی بود. محیط تعصب آلودگی را بوجود آورد و مردم را به حکم تمایلات مسلکی، نقوطی بودن، اتهام الحاد، تسنن، مشرب حکمت، شاعر و موسیقی‌دان بودن، وسعت مشرب، حتی تعلیم کتاب شفا، متواری و گاه به قتل رساند.» [۲۱]

در این دوره حدود و ثغور مملکت گسترش یافت از نظر خارجی امنیت و از لحاظ داخلی نظم و رفاه ایجاد شد. علم و هنر بار دیگر به اوجی رسید که تا آن زمان در مشرق زمین نظیری بر آن شناخته نمی‌شد. کم تحرکی یا به شکلی، زوال مملکت ما از این ۳۰۰ سال گذشته رنج برد. این کمبود بی تردید در اثر دو چیز عمده بوده است یکی عدم توجه به تعلیم و تربیت و کم توجهی به «جمهور علم و معرفت» و در نتیجه به دور افتادن از پیشرفت‌های عظیم دوران روشنگری، نکته دوم اختلاف آفرینی توسط سیاست‌های استعماری فیما بین اقوامی که سرزمین بزرگ ایران را حفاظت و صیانت می‌کردند.

طرح نابودی هویت ایرانی

فرهنگ و تمدنی که در چشم بخش‌هایی از افراطیون و قدرتمندان بزرگ جهان باید درهم شکسته شود و نابود گردد. برنارد لوئیس، معمار و تئوریسین طرح تجزیه ایران و خاورمیانه نخستین بار در نشست بیلدبرگ در سال ۱۹۷۹ پروژه «خاورمیانه بزرگ» که بعداً به عنوان «پروژه برنارد لوئیس» مشهور شد مطرح کرد بر پایه این طرح، ایران

باید به شش یا هفت تکه تقسیم شود؛ او اظهار می‌دارد: در دوهزار سال گذشته هیچ فاتح و کشور گشایی و یا نیروی مهاجم خارجی نتوانسته به زبان و فرهنگ ایرانی اثرات بنیادی بگذارد و در این کنفرانس چنین نتیجه می‌گیرد که تنها راه رویارویی با چنین فرهنگ والایی از بین بردن آن است و در این مورد می‌گوید باید ایران را به قطعات قومی گوناگون بشکنند و به کشورهای کوچک جدیدی تقسیم شود این ایده در عراق اجرا شده و الان به جای یک عراق، در واقع سه عراق وجود دارد. به باور دیک چینی، معاون رییس جمهور پیشین آمریکا، در قرن جدید، دانشمندان، قانونگذاران، دیپلمات‌ها و رسانه‌ها دنباله رو خردمندی لویس خواهند بود. [۲۲]

او که یکی از مدعیان در هم شکستن فرهنگ و هویت ایرانی است در شهریور ۱۳۹۱ طی سخنرانی خود در دانشگاه تل آویو در مورد اثرات حمله اعراب به ایران چنین اظهار نظر می‌کند: "چیزی که من می‌خواهم در همان ابتدا نظر شما را بدان جلب کنم، تفاوت عمده و حقیقتاً قابل توجه در آن چیزی است که در ایران اتفاق افتاد و آنچه در تمام کشورهای دیگر خاورمیانه و شمال آفریقا - که توسط اعراب اشغال شده و در قرن هفتم و هشتم به صورت بخشهایی از خلافت اسلامی درآمده بودند - رخ داد. این کشورهای دیگری که تمدن‌های باستانی داشتند، کشورهای عراق، سوریه، مصر و شمال آفریقا، در طی مدت کوتاهی، اسلامی و عربی شدند. مذاهب قدیمی‌شان به کل از میان رفت یا به اقلیتهای کوچکی محدود شد؛ زبانهای کهنشان تقریباً محو شد. برخی [از این زبانها] در کتب مقدس و ادعیه باقی ماندند، برخی هنوز در روستاهای دورافتاده مورد استفاده است. اما در بیشتر جاها و در میان بیشتر مردم، زبانهای کهن فراموش شده است. هویتی که این زبانها ارائه می‌کردند جایگزین شده و تمدنهای کهن در عراق، سوریه و مصر به آنچه امروز جهان عرب می‌خوانیم تبدیل شده است." [۲۳]

... "ایران حقیقتاً اسلامی شد اما عربی نشد؛ پارسیان پارسی ماندند و پس از وقفه‌ای خاموشی، ایران دوباره به عنوان عنصری جداگانه، متفاوت و مجزا در اسلام هویدا شد و نهایتاً عنصر جدیدی را به خود اسلام هم افزود. [به لحاظ] فرهنگی، سیاسی و از همه مهمتر مذهبی، مشارکت ایرانیان در این تمدن تازه اسلامی بی‌اندازه مهم است. تاثیرات ایرانیان در تمام زمینه‌های فرهنگی حتی شامل شعر عربی هم می‌شود و مشارکت شاعران ایرانی که شعرهایشان را به تازی سرودند، مشارکت بسیار عمده‌ای است." [۲۴] او همین‌طور اضافه می‌کند "برخی این تفاوت را به علت فرهنگ برتر پارسیان می‌بینند. فرهنگ برتر، فرهنگ پست‌تر را تحلیل می‌برد" [۲۵]

نهضت مقاومت فرهنگی

دیدیم که دشمن داخلی یعنی جمهوری اسلامی توانست بخشی از این فرهنگ و تمدن را با ارزش دادن به تمدن اسلامی و عربی از بین ببرد دیر یا زود رژیم زمخت جمهوری اسلامی که در جهت عکس خواستهای مردم ایران و جامعه مدرن و انسانیت و مروت و مردمی و عدالت اجتماعی و آزادی و استقلال عمل می‌کند از بین خواهد رفت آشتی بین ملت و دولت یعنی ایجاد یک دولت- ملت می تواند یکی از عوامل مهم تضمین کننده دموکراسی در ایران بشود، متأسفانه به این امر مهم، امروز به اندازه کافی توجه نمی‌شود چنانکه این بی‌توجهی کماکان ادامه پیدا کند بدون شک ایران در آینده در ورطه مخاطرات عظیم قرار خواهد گرفت. در دنیای کنونی دو مسأله بنیادی در برابر هر کنشگر ایرانی فرای ملیت یا قومیتش که نسبت به هویت و فرهنگ خود احساس مسئولیت می‌کند قرار دارد یکی خود بودن یعنی هویت فرهنگی و تاریخ خود را شناختن و با چشم باز به آن نگاه کردن و تعصب و تبعیض را کنار گذارن، دوم حضور در زمان حاضر یعنی فرزند زمان بودن و یافتن راه حل برای مشکلات با ابتکار با کنشگری و نه با انفعال و واکنش.

واقعیت این است که در میهن مازبان پارسی (دری) که یکی از زبانهای بومی ایران محسوب می‌شود، طی تاریخ توانسته است برتری خود را نسبت به سایر زبانهای بومی موجود در آن سرزمین نشان دهد و یک حالت امتیاز گونه برای خود کسب نماید. همین طور در طی تاریخ و سیاستهای نابرابر و بی‌توجهی های حاکمیت ها و بسیاری عوامل دیگر سایر زبانهای بومی نتوانسته اند به اندازه کافی رشد پیدا کنند، در نتیجه حقوق برابر آنان مورد تجاوز قرار گرفته است. اما از سوی دیگر نباید فراموش کرد که یک زبان، مانند بسیاری از پدیده‌ها، با زبانهای دیگر در رقابت است پس ذاتاً از امر برتری طلبی نمی‌تواند بری باشد و شرایط فرهنگی، سیاسی، تاریخی، هنری، ادبی، اجتماعی، نظامی و بالاخره قدرت و حاکمیت در این رقابت بی‌تأثیر نیستند.

اقلیت‌های زبانی و فرهنگی جامعه ما، بحق معترض اند که حقوق زبانی و فرهنگی آنان مورد تجاوز قرار گرفته است، این اصلیت غیرقابل انکار. اما اینکه گفته شود پیشرفت زبان پارسی در اثر تو سری زدن به زبانها و فرهنگهای دیگر ملی ایران انجام پذیرفته، جای بحث بسیار دارد. در نوشته حاضر به این ساده‌ترین برهان پرداخته شده است که هیچ فرهنگ و زبانی را به زور نمی توان برای دوره‌ای طولانی بر ملتی تحمیل و مستقر کرد. این امر در تاریخ بسیار مشاهده می‌شود: وقتی رومی‌ها در اثر جنگ یونان را تسخیر نظامی کردند بسیار

کوشیدند تا زبان و فرهنگ آن را نیز به دست آورند اما مشاهده می‌کنیم یونانی‌ها به علت داشتن فرهنگ برتر به تسخیر فرهنگی و زبانی رومی‌ها در نیامدند، برعکس قدرت فاتح مجبور شد در برابر برتری فرهنگی سر خم کند و زبان یونانی‌ها را فراگیرد و تمدن آن را تحسین نماید. در مورد ایران چنین شباهتی بعد از هجوم اعراب وجود دارد که در زیر بدان خواهیم پرداخت.

در طول تاریخ بر هر ملتی به دلایل علمی و ارتباطی و دیوانی و تاریخی و مصلحت‌ها و حکومتی زبانی غالب می‌شود تا بتواند حلقه اتصال زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون اقوامی باشد که بنا به ضرورت‌های تاریخی و فرهنگی و جغرافیایی سرنوشت مشترکی را در سرزمینی مشترک انتخاب کرده‌اند. برآستی نباید از دیده بدور انگاشت که زبان رسمی بر هر ملتی بنوعی توسط حاکمان و دیوانسالاران و علما و شاعران و دانشمندان و نویسندگان تحمیل می‌شود و رسمیت پیدا می‌کند. اما چه خواهیم و چه نخواهیم، بنابر دلایل عدیده تاریخی و فرهنگی و هنری در همه جوامع بدون استثنا همواره یک زبان بومی به زبان‌های بومی دیگر غلبه می‌کند. کما اینکه یک زبان بین‌المللی علیرغم همه مقاومت‌های زبان‌های ملی دیگر، قادر می‌شود ارجحیت خود را به کرسی بنشانند.

همان‌طور که در بالا گفتیم عامل برتری یک زبان بر زبان‌های دیگر و رسمیت و مشروعیت پیدا کردن آن تنها قدرت حاکمیت سرزمین صاحب آن زبان نیست به عبارت دیگر زور و قدرت نظامی به تنهایی در این امر موفق نخواهند شد. کما اینکه سال‌های متمادی عرب‌ها و ترک‌ها بر ایران حکومت کردند، اما زبان ملی زبان عربی و ترکی نشد، قرآن و مذهب اسلام زبان عربی را تا اقصی نقاط دنیا نشر داد، اما در سرزمین ما زبان ملی عربی نشد. شاید پاسخ این باشد که مجموعه عوامل تاریخی و فرهنگی و ملی در طول زمان دست به دست هم دادند تا بنابر ضرورت‌های عینی یک زبان بومی ایرانی را مشروعیت و رسمیت بدهند. این پدید مختص سرزمین ما نیست بلکه هر ملتی در فرآیند تحول فرهنگی خود به این اصل رسیده است.

فرهنگ و زبان یک مردم بهم پیوندی عمیق دارند چنانچه مشاهده می‌شود بعد از حمله اعراب به ایران زبان دری توانست در مقابل زبان عربی مقاومت کند و این زبان توانست عنوان یک قوه محرکه فرهنگی

هستی و هویت ایرانی (ایرانیت) را از نابودی نجات دهد. اگر این کار انجام نمی‌شد چه بسا سرزمین ما نیز مانند بسیاری از سرزمین‌هایی که پس از حمله اعراب نتوانستند از نظر فرهنگی مقاومت کنند زبان

کهن خود را از دست می‌داد و امروز ما ناچار بودیم به زبان عربی گفت‌وگو کنیم. اما اگر این کار امکان‌پذیر شد مهم‌ترین علتش فرهنگ کهن ایرانی بود فرهنگی که در وجود مشاهیر و اهل فن و دانشمندان و به‌طور کلی در گروه‌های انسانی با عادات و سنن و اعتقاداتشان به طور منسجم ریشه کرده بود. ملاحظه می‌شود که انسجام فرهنگ ایرانی همانند سرمایه‌ای انباشته در شرایط بحرانی بکار آمد تا تمدن قوم بزرگ ایرانی را از نابودی نجات دهد و به دنبال آن جهش‌های بزرگ اجتماعی، سیاسی، نظامی اقتصادی و اخلاقی را در جامعه باعث گردد. اما این به تنهایی کافی نبود. شاهرخ مسکوب در "کتاب ملیت و زبان: که به همت انتشارات خاوران در اروپا چاپ شده است این برداشت را به شکل زیر بیان می‌کند: "در جستجوی جریان‌ها و حادثه‌های تاریخی، دنبال یک علت گشتن گمراه‌کننده است به این دلیل ساده که علت رویدادها، منشأ چیزهای گوناگون، متعدد و خیلی وقت‌ها حتی متناقض است، علل متفاوت و مختلفی که گاه به نظر می‌رسد که یکدیگر را نفی می‌کنند. در اینجا باید انگیزه‌های متفاوت را در نظر گرفت از انگیزه‌های دنیای و شخصی، خدمت به حاکمان جدید، مقام، امرار یا گذراندن روزانه گرفته تا فرهنگ دوستی، عشق به حقیقت، محیط فرهنگی سرآغاز تمدن اسلام و عطش دانستن و آگاهی..." [۲۶] پس حفظ و گسترش زبان فارسی نوعی مقاومت در مقابل هجوم زبان عربی بوده است. او در ادامه استدلال خود چنین اظهار می‌کند "در فاصله‌ای که از بهت و کوفتگی شکست درآمدیم تا وقتی که دوباره توانستیم سر پایمان بایستیم. ما به عنوان یک قوم برای ادامه حیات دو جور ایستادگی کردیم... نظامی و فرهنگی. و بعد از چهار صد سال به دو نتیجه رسیدیم شکست و پیروزی، شکست در مقابله مستقیم در رویارویی و جنگ برای هدف‌های اجتماعی و سیاسی، برای جدا شدن و بریدن از فاتحان عرب، خلافت بغداد از دین اسلام. دومین رسیدن به پیروزی بود. پیروزی در نگهداری ملیت و زبان." [۲۷]

"اسلام عربی تحت سلطه اعراب تنها در عربستان و پایگاه‌های دورافتاده‌ای مانند مراکش ادامه حیات داد. مرکز جهان اسلام تحت تسلط کشورهای ترکی و پارسی بود که هر دو به وسیله فرهنگ ایرانی شکل گرفتند. مرکز عمده اسلام در اواخر قرون وسطی و در اوایل دوران مدرن، مراکز قدرت سیاسی و فرهنگی مثل هند، آسیای مرکزی، ایران، ترکیه، همگی بخشی از تمدن ایرانی بودند. اگرچه بخش عمده آن به اشکال مختلفی از ترکی و زبانهای دیگر محلی تکلم می‌کردند، زبان فرهنگی و ادبیشان پارسی بود." [۲۸]

از تفحص در تاریخ و فرهنگ ایران و رابطه آن با اداره جامعه و قدرت سیاسی به این نتیجه می‌توان رسید که مردمان سرزمین ما علیرغم گوناگونی فرهنگی از یک ریشه ملی مشترک برخوردار هستند و این ریشه ملی همان هویت ایرانی است که به هنگامی که استقلالش به مخاطره می‌افتد قد راست می‌کند، شمال و جنوب و شرق و غرب را همه در بر می‌گیرد و به "امری عمومی اما نفسانی تبدیل" می‌شود، بطوری که شاعر و نویسنده با قلم وزبان، دفتری و دیوان سالار با فن و شناخت، دانشمند و هنرمند با علم و صنعت، فرمانروا و حکمران و با قدرت نظامی و سیاست، رعایا و مردم عادی با فدا کردن جان و قبول مشقت به پا برمی‌خیزند و هویت آگاه و ناخودآگاه خود را خوستار می‌شوند، آن جان بمرمق را که در اثر حمله رومی‌ها، یونانی‌ها، اعراب، ترکان و مغول‌ها رو به نابودی است دوباره قوت و عظمت می‌بخشند. پس مشاهده می‌کنیم که چگونه زبان یک ملتی می‌تواند نقش تضمین کننده هویت ملی و نجات دهنده عظمت فرهنگی یک جامعه را به عهده بگیرد.

" ما ملیت یا شاید بهتر باشد بگویم هویت ملی "ایرانیت" خودمان را از برکت زبان و در جان پناه زبان فارسی نگهداشتیم علیرغم پراکندگی سیاسی در واحدهای جغرافیائی متعدد و فرمانروای عرب، ایرانی و ترک، ایران و به ویژه خراسان آن روزگار از جهتی بیشباهت به یونان باستان یا به آلمان و ایتالیا تا نیمه دوم قرن نوزدهم نبود. در همه این کشورها یک قوم و یک ملت با زبانی و فرهنگی مشترک، نوعی فرهنگ یکپارچه توأم با اختلاف در حکومت وجود داشت؛ وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی یگانگی درریشه و پراکندگی در شاخ و برگ. [۲۹]

زبان ملی و حقوق زبانی

زبان قوه محرکه اندیشه است. هیچ انسانی نمی‌تواند بدون زبان چه نوشتاری باشد و چه گفتاری وضعیت درونی و بیرونی خود را بیان کند. یک لحظه تصور کنید که دیگر این وسیله ارتباطی را نداریم و آن را از دست داده‌ایم، گوئی همه چیز از دست می‌رود و براحتی بیان ساده ترین مفاهیم و احساسات به چیزهایی به شدت دشوار و حتی نا ممکن تبدیل می‌شوند. انسجام سیستم تحرکات فکری که لازمه انتقال دانستنی‌ها و احساسات ماست مختل می‌گردد. با یک چنین برداشتی می‌توان به ضرس قاطع گفت هیچ فرد و هیچ قدرت به هیچ عذر و بهانه‌ای حق ندارد زبان مردمی را از او سلب کند. در دو کلام حق زبان حقی است ذاتی و انسانی پس غیرقابل دستبرد. چالش برای حفظ زبان همانا چالش برای فرهنگ و تمدن است.

زمان (تاریخ) و حرکت (زبان) هستی (هویت فرهنگی) را می‌آفرینند. زبان ماده حرکت یعنی انتقال فرهنگ و تمدن و تاریخ یک جامعه است. مردم بی زبان از نظر فرهنگی و تاریخی، مردمی هستند بدون تحرک پس محکوم به نابودی. زبان هر مردم، هر ملت و هر قومی باید در تمامیت آن حفظ و صیانت شود. در این زمینه قبل از پرداختن به رابطه فرهنگ و زبان لازم می‌دانم به چند مصوبه بین‌المللی در مورد حق زبان اشاره کنم.

در "اعلامیه دوازدهمین سمینار انجمن جهانی گسترش تفاهم و ارتباط میان فرهنگ‌ها" (۹ اکتبر ۱۹۸۷، رسیف برزیل) به سازمان ملل پیشنهاد شد تا گام‌های موثری را برای تصویب و اجرای "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" بردارد؛ به دنبال آن همایش سراسری "فدراسیون جهانی آموزگاران زبان مدرن" در ۱۶ اوت ۱۹۹۱، در شهر پچ مجارستان در یک اعلامیه به صراحت اعلام داشت که "رسمیت یافتن حقوق زبانی به مثابه حقوق اساسی فرد انسانی" [۳۰] قلمداد می‌شود. "اعلامیه انجمن جهانی قلم" (سانتیاگو دمپستلا) و اعلامیه "کمیته حقوق زبان و ترجمه" انجمن جهانی قلم (۱۵ دسامبر ۱۹۹۳) که در خلال آن "برگزاری کنفرانسی درباره حقوق زبانی تأکید ورزید.

بالاخره در اجلاسی که با مشارکت نهادها و سازمان‌های غیردولتی و تمام امضاکنندگان «اعلامیه جهانی حقوق زبانی» در همایشی که در تاریخ ششم تا نهم ژوئیه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) در شهر بارسلون اسپانیا برگزار شد، [۳۱] این اعلامیه، مبدا حرکت خود را "جمعیت‌های زبانی" و نه "دولت‌ها" اعلام می‌کند. این اعلامیه را باید از منظر تقویت نهادهای بین‌المللی که هدف آنها تضمین توسعه برابر و پایدار زبان‌های جامعه بشری است؛ مورد توجه قرار داد. در عین حال، هدف این اعلامیه، کوشش برای ایجاد آنچنان ساماندهی سیاسی در جهان است که امکان تنوع و تکثر زبان‌ها را بر بنیاد احترام، همزیستی و منافع متقابل همه خلق‌ها تأمین کند. این سند حقوقی بین‌المللی یکی از مصوبات جامع باارزش سازمان ملل در زمینه حقوق زبانی محسوب می‌شود که تقریباً همه جوانب حقوق بومی، ملی و بین‌المللی را در نظر گرفته است. خوب است یادآور شویم که تهیه آن از مشارکت افراد و سازمان‌های متخصص در امور زبان و آموزش زبان‌ها برخوردار بوده است ما ترجیحاً متن کامل آن را به عنوان یک سند اساسی به پیوست و در پاورقی در اختیار خوانندگان و علاقه‌مندان گرامی قرار می‌دهیم. [۳۲]

همان‌طور که ملاحظه خواهید کرد که این مصوبه حق تکلم و نوشتن و هر

گونه استفاده دیگر افراد یک جمعیت زبانی از زبان‌شان را در مکان‌های خصوصی و عمومی حق انسانی و بلامنازع می‌داند و براساس آن گروه‌های زبانی در آموختن زبان و فرهنگ خود از آزادی کامل برخوردارند. حقوق آنان در دسترسی به خدمات زبانی و فرهنگی باید حفظ گردد. گروه‌های زبانی و فرهنگی باید امکانات برابر در حضور در رسانه‌های و وسایل ارتباط جمعی داشته باشند. دولت‌ها موظفند حقوق گروه‌های زبانی را رعایت کنند.

اما مهم این است که زبان‌ها و لهجه‌های و گویش‌های گوناگونی که غنای فرهنگی یک سرزمین را باعث می‌شوند مورد حفاظت و صیانت قرار گیرد. “جایگاه هر زبانی، ... محصول تعامل و کنش و واکنش عوامل بسیار گوناگون و گسترده از جمله عوامل سیاسی، قانونی، ایدئولوژیک، تاریخی، جمعیتی، اقلیمی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زبان‌شناسی، اجتماعی، زبانی، میان‌زبانی و عواملی با ماهیت ذهنی است.” [۳۳]

در جهان امروز به طور عمده سه زبان بومی و ملی و بین‌المللی وجود دارد و هر کدام کاربرد خود را دارد و هر کدام در سطح خود وسیله سهولت ارتباط بین عناصر اجتماعی می‌شود و هر فرد نسبت به نیاز و بنا بر شرایط محیطی خود از این سه امکان استفاده می‌کند. اگر امروز زبان انگلیسی یا فرانسه به یک زبان بین‌المللی تبدیل شده است و بیشتر در محافل علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد این برتری زبانی به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر ریشه در چندین قرن تحرکات علمی از یک سو و قدرت بلامنازع استعمار و استثمار از سوی دیگر دارد و متأسفانه کوشش برای جایگزین کردن این زبان‌های بین‌المللی با زبان‌های بومی و حتی ملی دور از واقعیت است. اما این بدان معنا نیست که نباید از به کارگیری زبان‌های ملی و زبان‌های بومی دوری جست و آنها را کم ارزش دانست زیرا زبان و گفتار یک مادر لر یا کرد یا ترک یا بلوچ یا گیلک ... با فرزندش اگر پر ارزش‌تر از فلان خطابه علمی در بهمان مجلس بین‌المللی نباشد کمتر نیست. اما اگر کسی بخواهد فرزند زمان خویش باشد به ناچار باید به زبان بین‌المللی زبان ملی را نیز فراگیرد. به همین جهت در مورد زبان نیز باید در جستجوی یک راه حلی بود که پاسخ‌گوی شرایط کنونی ما باشد و آن اینکه از از رشد انکشاف زبان بومی باید پشتیبانی کرد و از تدریس زبان‌های بومی در کنار زبان ملی و بین‌المللی نباید جلوگیری به عمل آورد بلکه باید از آن بعنوان محور اتصال و انتقال روابط و مناسبات فرهنگی و هنری و ادبی و علمی بجهت رشد اجتماعی و سیاسی و توزیع هرچه وسیع‌تر علم و فناوری استقبال کرد. اعمال چنین

سیاستی می تواند تفاوت های ناهنجار موجود در بین اقوام ملی را کاهش دهد.

دوشنبه ۲۲ مهر ۱۳۹۲ - ۱۴ اکتبر ۲۰۱۳

پاریس

(۱)

در جریان مصاحبه ای با وزیر سابق ارشاد رژیم حاکم بر ایران، بتاريخ ۰۶ اکتبر ۲۰۱۳ - ۱۴ مهر ۱۳۹۲، رسماً کشور ایران را یک کشور جعلی میخواند <http://www.youtube.com/watch?v=visUnVH9iT4&feature=youtu.be>

[۲]

Perfectibilité رها شدن از خود و از طبیعت (روسو) از هر آنچه که او را احاطه می کند برای رسیدن به غایت و کمال.

[۳]

Habitudes sociales ou individuelles conduite morale codifiée par la société

[۴]

Claude Lévi-Strauss

[۵]

کتاب ارزشمند تاریخ ماد نوشته ایگور میخائیلویچ دیاکونف با ترجمه مترجم توانا کریم کشاورز است. این کتاب به دلایل بسیاری یکی از معتبرترین منابع در خصوص مطالعه تاریخ اقوام ماد است.

[۶]

عبدالرحمن بن خلدون که به نام ابن خلدون شهرت یافته است در سال ۷۳۳ هجری برابر با ۱۳۳۲ میلادی در تونس متولد شد. از وی هم به عنوان پایه گذار فلسفه تاریخ و هم به عنوان آغازگر مطالعات اجتماعی با تکیه بر روابط علت و معلولی، نام میبرند.

وی نظریات خود را در کتابی که به نام مقدمه، معروف شده گرد آورده است، که هم روش جدیدی در تاریخ نگاری را در آن ارائه داده و هم مسائلی را که امروزه در شعب مختلف جامعه شناسی و رشته های علوم اجتماعی مورد بررسی و بحث و فحص اصحاب علوم اجتماعی قرار میگیرد، در آن مطرح کرده است.

ابن خلدون در ارتباط با تحول فرهنگ ها و فرهنگ پذیری نیز می گوید: ... و فرمانروایان و پادشاهان ، هرگاه بر دولتی استیلا یابند و زمام امور آن را بدست گیرند ، ناچارند آداب و رسوم و عاداتی از روزگار پیش از فرمانروایی خویش را بپذیرند و بسیاری از آنها را اقتباس کنند و گذشته از این عادات نسل خویش را نیز از یاد نبرند ، از این رو در آداب و رسوم و عادات دولت آنان ، برخی از اختلافات با عادات نسل اول پدید می آید و باز وقتی پس از این دولت ، دولت دیگری روی کار آید و عادات خود را با عادات آن دولت در آمیزد باز هم برخی از اختلافات روی می دهد که نسبت به دولت نخستین شدیدتر است . آنگاه بتدریج این اختلافات در دولت های بعدی همچنان ادامه می یابد تا سرانجام روی هم رفته به تضاد و تباین منجر می شود و بنابراین تا روزگاری که ملت ها و نسلها به توالی ایام و اعصار ، در کشور داری و ساطنت تغییر می یابند ، اختلافات عادات نیز همچنان پایدار خواهد بود و وقوع چنین کیفیاتی اجتناب ناپذیر بشمار خواهد رفت .

[۷]

Henry Corbin زاده ۱۹۰۳ - درگذشته ۱۹۷۸) فیلسوف، شرق‌شناس، ایران‌شناس و اسلام‌شناس و شیعه‌شناس فرانسوی و استاد دانشگاه سوربن پاریس بوده‌است. او بخشی از عمر خود را در ایران و خاورمیانه سپری کرد.

[۸]

Walther Hinz متولد ۱۹ نوامبر ۱۹۰۶ در اشتوتگارت - درگذشت در ۱۲ نوامبر ۱۹۹۲ در گوتینگن) یکی از دانشمندان شاخص در میان ده‌ها ایران‌شناس بزرگ آلمانی است که در دو سده گذشته، پژوهش‌های بنیادین و بی‌همتایی را به جهان ایران‌شناسی عرضه داشتند. هینتز (۱۹۰۶-۱۹۹۲) ایران‌شناسی پرکار و به ویژه متخصص خط و زبان‌های ایرانی و تمدن ایلام بود. او در بسیاری از حوزه‌های مطالعات ایرانی (همچون تاریخ و تمدن هخامنشیان و ساسانیان، زرتشت‌شناسی، کتیبه‌شناسی، تاریخ صفویه و علم اوزان و مقادیر)، صاحب پژوهش‌هایی ناب و گسترده بود که در کتاب‌ها و مقاله‌های به‌شماری از او منتشر شده‌اند. هر چند که بسیاری از این دستاوردها در میان ایرانیان بکلی ناشناخته و مهجور مانده‌است.

[۹]

Reynold Alleyne Nicholson رنالد الین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ در یورکشر در انگلستان متولد شد. پدر او استاد دانشگاه ابردین در اسکاتلند بود و او نیز تحصیلات عالی را از آنجا شروع کرد. سپس به دانشگاه کمبریج رفت و به فراگرفتن ادب یونانی و لاتین مشغول شد و در ۱۸۹۰ در امتحانات آن رشته رتبهٔ اول را حائز گردید. چون پدر بزرگ او علاقه‌مند به زبان عربی و تاریخ عرب بود، از کودکی رغبتی به آموختن زبان عربی و معارف اسلامی پیدا کرده بود، و در کمبریج به تحصیل زبان عربی پرداخت. در ۱۸۹۲ برای اولین بار به دیدار ادوارد براون نایل آمد و از آن پس به آموختن فارسی مشغول شد. چون پروفیسور براون دلبستگی خاصی به آثار عارفان ایران داشت، نیکلسن برای پایان‌نامهٔ دکترای خود به راهنمایی او دیوان شمس، مجموعهٔ غزل‌های جلال‌الدین محمد بلخی را برگزید و منتخبی از آن را در ۱۸۹۸ در سی سالگی به انگلیسی ترجمه کرد و همراه با متن اصلی به چاپ رساند.

در ۱۹۰۱ به معلمی زبان فارسی در دانشگاه لندن منصوب شد و یک سال بعد همین سمت را در دانشگاه کمبریج عهده‌دار شد و این مقام را تا زمان درگذشت ادوارد براون در ۱۹۲۶ دارا بود. از آن تاریخ کرسی زبان عربی (موسوم به کرسی سر تامس ادم) به عهدهٔ او گذاشته شد تا در سال ۱۹۳۳ در سن ۶۵ سالگی از دانشگاه بازنشسته شد. طی این دوران بسیاری از متون مهم فارسی و عربی را ترجمه، تصحیح و منتشر کرد. همچنین تعدادی از برجسته‌ترین خاورشناسان انگلیسی تربیت‌یافتگان او بودند، از جمله چارلز استوری که جانشین او در دانشگاه کمبریج شد، و آرتور آبربی که بعداً متصدی کرسی دانشگاهی او شد. رنالد نیکلسن در ۲۷ اوت ۱۹۴۵ درگذشت.

[۱۰]

ویپرت فون بلوشر (به آلمانی: Wipert von Blücher) (زاده ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۳ - شهر شورین در شمال آلمان، درگذشته ۱۸ ژانویه ۱۹۶۳ - در شهر گارمیش-پارتنکیرچن در ایالت بایرن) دیپلمات آلمانی بود که از فون بلوشر، چندین کتاب به جای مانده و سفرنامه وی در ایران (با نام اصلی *Zeitenwende im Iran* «گردش روزگار در ایران») با ترجمه کیکاووس جهان‌داری منتشر شده‌است. [۱] در این کتاب اطلاعات جالبی در مورد ایران و فرهنگ و آداب و رسوم و سیاست، به شیوه بی طرفانه‌ای نگاشته شده‌است.

[۱۱]

آن کترین سواينفورد لمبتون: Ann Katherine Swynford Lambton (۸ فوریه ۱۹۱۲ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۸) پروفیسور ایران‌شناس در دانشگاه لندن و پارس‌دان انگلیسی و کارشناس تاریخ ایران در دوره‌های سلجوقیان، مغولها، صفویان و قاجارها و پژوهشگر برجستهٔ مسائل ایران بود. وی مدتی وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در ایران و نیز از ماموران برجستهٔ سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی در ایران بود که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش داشت.

[۱۲]

فریدون خواند، آیا ایران می تواند کره جنوبی بشود؟

باشگاه قدرت های نوظهور، شمار زیادی از بررسی های آینده نگرانه درباره اقتصاد جهانی، که عمدتاً از سوی نهاد های پژوهشی وابسته به غول های مالی و یا موسسات متخصص در زمینه مشاوره استراتژیک انجام گرفته، ایران را در زمره کشور هایی جای میدهند که از توانایی های بالقوه برای تبدیل شدن به یک قدرت نوظهور اقتصادی طی دو سه دهه آینده برخوردارند.

آیا ایران می تواند کره جنوبی بشود؟

[۱۳]

اصطلاح هویت ایرانی، هویت فرهنگی در گذشته معنی نداشته و اصطلاح جدیدی است. به طور مثال، تا صد سال پیش و حتی هفتاد سال پیش حرفی از هویت ایرانی به میان نمی آمده است. پدیدار شدن این مفهوم ناشی از برخورد دو موج دنیای اصلی و قدیمی ایران با دنیای جدید است. رویارویی این دو موج قدیم و جدید، حالتی ایجاد کرده که آن را بحران هویت ایرانی نامیده اند. مسأله ی حفظ هویت ایرانی به این معنی است که یک ایرانی باید دارای یک سری خصوصیات باشد و نباید این خصوصیات را از دست بدهد. فقدان این خصوصیات را بی هویتی نامیده اند به این معنی که نمیتوان مشخص کرد که ایرانی فاقد این خصوصیات چه کاره است و در چه قالبی میتواند حضور پیدا کند. گذشتگان ما مسأله ی بحران هویت را با این مفهوم جدید نداشتند. یعنی شخصیت ایرانی شکل گرفته و جا افتاده بوده، در حالی که با تضادهای درونی خود سر می کرده، تمام لوازم یک دنیای معنوی را فراهم آورده و با آنها زندگی می کرده است. محمدعلی اسلامی ندوشن.

[۱۴]

محمدعلی اسلامی ندوشن، متن سخنرانی ایرادشده در «همایش ملی آینده شناسی هویت های جمعی در ایران» - در تاریخ ۱۴/۷/۸۸.

کتاب «ایران و تنهائیش» انتشارات «شرکت سهامی انتشار».

[۱۵]

Pierre BRIANT Histoire de l'Empire Perse – de Cyrus à Alexandre Fayard, mai ۲۰۰۶

متأسفانه ما در این نوشته کوتاه امکان پرداختن به تحقیق باارزش و گرانبهای او را که که بیش از ۱۰ سال از عمر خود را به اثر اختصاص داده است

[۱۶]

ویپر بلوشر در سفرنامه ترجمه کیکاووس جهان داری انتشارات خوارزمی چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳

تهران ص ۱۳

[۱۷]

همانجا

[۱۸]

مجتبی مینوی تاریخ و فرهنگ مجموعه گفتارها و نوشته ها انتشارات خوارزمی چاپ دوم آذر ماه به ۲۵۳۶ صفحه ۳۱۷

[۱۹]

تاریخ ایران تألیف حسن پیرنیا مشیرالدوله، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، صفحه ۲۷۰

[۲۰]

عبدالحسین زرین کوب در کتاب چیزهای دیگر انتشارات جاویدان صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲

[۲۱]

از مقدمه زنده یاد محمود ریاضی به کتاب ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ تلخیص پل کندی ترجمه محمود ریاضی صفحه ۱۳.

مهندس محمود ریاضی یکی از متخصصین برجسته میهن ما بود که در مکتب ملی و آزادی‌خواهی و در طرفداری از عدالت اجتماعی در دوران پهلوی و در حاکمیت جمهوری اسلامی هرگز دست از مبارزه نظری، علمی و عملی برنداشت او کتاب‌های اجتماعی و سیاسی مهم و بدرد خوری برای جامعه ما را به فارسی ترجمه کرد از آن جمله می‌توان از :

استالین،

بحران انرژی،

اسطوره‌های انقلابی در جهان،

فاصله عقب‌ماندگی،

ظلمت در نیمروز،

روسیه، غرب و چین،

نظری به دوران شیلی آینده،

انقلاب ناتمام،

...

را نام برد. محمود ریاضی دوست و قوم و خویش من بود از جوانی با شاد یاد دکتر کاظم سامی بسیار مربوط همفکر و همگام بود. چند ماهی است کشتن کاظم سامی با چاقوی قصابی جمهوری اسلامی در مطبیش نمی‌گذشت که محمود ریاضی و همسرش در اثر یک حادثه هوای مشکوک از بین رفتند.

[۲۲]

In this new century, his wisdom is sought daily by policymakers, diplomats, fellow academics, and the news media.

[۲۳]

ایران در تاریخ؛ سخنرانی برنارد لوئیس، معمار تجزیه ایران، در دانشگاه تل آویو

[۲۴]

همانجا

[۲۵]

ایران در تاریخ؛ سخنرانی برنارد لوئیس، معمار تجزیه ایران، در دانشگاه تل آویو

[۲۶]

شاهرخ مسکو ب، ملیت و زبان انتشارات خاوران پاریس مهرماه ۱۳۶۸ ص ۱۸

[۲۷]

همانجا ص ۱۹ و ۲۰

[۲۸]

ایران در تاریخ؛ سخنرانی برنارد لوئیس

[۲۹]

همانجا ص ۲۰

[۳۰]

Organisation des Nations Unies, Pour l'éducation, la science et la culture Conseil exécutif ex. Cent

[[۳۱]

اعلامیه جهانی حقوق زبانی

[۳۲]

اعلامیه جهانی حقوق زبانی

این اعلامیه، مبدا حرکت خود را "جمعیت های زبانی" و نه "دولت ها" اعلام می کند. این اعلامیه را باید از منظر تقویت نهادهای بین المللی که هدف آنها تضمین توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری است؛ مورد توجه قرار داد. در عین حال، هدف این اع

نهادهای و سازمان های غیردولتی و تمام امضاکنندگان "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" در همایشی که در تاریخ ششم تا نهم ژوئیه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) در شهر بارسلون اسپانیا برگزار شد، اعلام کردند که:

■ با توجه به مقدمه "اعلامیه جهانی حقوق بشر" (۱۹۴۸) که در آن بر "برابری حقوق اساسی انسان ها، شان و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق زنان و مردان" تاکید شده است؛ و نیز با توجه به ماده دوم همین اعلامیه که: "هرکس، بدون هیچ گونه تبعیض اعم از نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، دیدگاه سیاسی یا هر دیدگاه دیگر، و نیز خاستگاه ملی یا اجتماعی، ثروت، تولد و هر وضعیت دیگر از تمام حقوق و آزادی های مذکور در اعلامیه برخوردار است."

■ با توجه به "پیمان نامه جهانی حقوق سیاسی و مدنی" (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) و "پیمان نامه جهانی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی" (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) که در مقدمه های خود تاکید می کنند که: انسان ها را نمی توان آزاد شمرد مگر آن که با فراهم آوردن زمینه های مناسب، قادر به اعمال حقوق مدنی و سیاسی و حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود باشند؛

■ با توجه به مفاد قطعنامه "۱۳۵ _ ۴۷" مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۸ دسامبر ۱۹۹۲) که در آن "حقوق اقلیت های ملی، قومی، دینی و زبانی" به تصویب رسید؛

■ با توجه به اعلامیه ها و توافق نامه های شورای اروپا از جمله "قطعنامه جامعه اروپا در دفاع از حقوق و آزادی های اساسی بشر" (۴ نوامبر ۱۹۵۰) و "قطعنامه شورای وزیران شورای اروپا" (۲۹ ژوئیه ۱۹۹۲) که "منشور جامعه اروپا را درباره زبان های منطقه ای یا اقلیت ها" به تصویب رساند و نیز اعلامیه "حقوق اقلیت های قومی" مصوب نشست سران شورای اروپا (۱۹ اکتبر ۱۹۹۳) و توافقنامه "چارچوب دفاع از حقوق اقلیت های قومی" (نوامبر ۱۹۹۴)؛

■ با توجه به "اعلامیه انجمن جهانی قلم" (سانتیاگو دمپستلا) و اعلامیه "کمیته حقوق زبان و ترجمه" انجمن جهانی قلم (۱۵ دسامبر ۱۹۹۳) که در آن "برگزاری کنفرانسی درباره حقوق زبانی" پیشنهاد شده است؛

■ با توجه به "اعلامیه دوازدهمین سمینار انجمن جهانی گسترش تفاهم و ارتباط میان فرهنگ ها" (۹ اکتبر ۱۹۸۷، رسیف برزیل) که در آن به سازمان ملل پیشنهاد شد تا گام های موثری را برای تصویب و اجرای "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" بردارد؛

■ با توجه به "قطعنامه ۱۶۹ سازمان جهانی کار" (۲۶ ژوئیه ۱۹۸۹) که در آن بر "حقوق بومیان و قبایل کشورهای مستقل" تاکید شده است؛

■ با توجه به مفاد "اعلامیه جهانی حقوق مشترک خلق ها" (مه ۱۹۹۰، بارسلون اسپانیا) که "همه خلق ها فارغ از تفاوت در نظام سیاسی حاکم بر آن ها از حق ارائه و توسعه فرهنگ، زبان و ایجاد نهادهای ویژه برخوردارند و برای رسیدن به این منظور می توانند ساختارهای سیاسی، آموزشی، ارتباطی و دولتی لازم را سامان دهند."

■ با توجه به "اعلامیه نهایی همایش سراسری فدراسیون جهانی آموزگاران زبان مدرن" (۱۶ آگوست ۱۹۹۱، شهر بچ مجارستان) که "رسمیت یافتن حقوق زبانی به مثابه حقوق اساسی فرد انسانی" را توصیه نموده است؛

■ با توجه به گزارش "کمیسیون حقوق بشر شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد" (۲۰ آوریل ۱۹۹۴) در رابطه با

پیش نویس "حقوق بومیان" که در آن حقوق فردی را در پرتو حقوق جمعی مد نظر قرار می دهد؛

■ با توجه به پیش نویس اعلامیه "کمیسیون حقوق بشر آمریکا درباره بومیان" مصوب نشست ۱۲۸۷ (۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵) این کمیسیون؛

■ با توجه به این که اکثر زبان های در خطر نابودی، به مردمانی تعلق دارند که از حق حاکمیت ملی محرومند؛ و با توجه به این که عامل اصلی عدم گسترش، نابودی و جایگزینی زبان دیگر به جای زبان این خلق ها، عدم وجود حاکمیت ملی و خط مشی دولت هایی است که ساختارهای سیاسی، اداری و زبانی خود را بر آن ها تحمیل می کنند؛

■ با توجه به این که حمله نظامی، اشغال، استعمار کشورها و دیگر روش های انقیاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در اکثر مواقع با تحمیل صریح زبان حاکمان یا در بهترین شرایط خدشه دار نمودن ارزش و منزلت زبان خلق های محکوم همراه بوده و به طور کلی به تضعیف زبان گویشوران آن ها انجامیده و با اعمال سیاست های تبعیض آمیز وفاداری گویشوران به زبان مادری خود را خدشه دار کرده است؛

■ با توجه به این که زبان مردمانی که اخیرا استقلال خود را به دست آورده اند همچنان در حاشیه مانده و روند جایگزینی زبان کشورهای استعمارگر و امپریالیست پیشین به جای زبان خلق های تازه از بند رسته همچنان ادامه دارد؛

■ با توجه به این که "جهانی شدن" بر بنیاد تنوع و تکثر زبانی و فرهنگی خلق ها قرار دارد و سیاست حذف زبان ها و فرهنگ ها و یکسان سازی آنها را رد می کند؛

■ با توجه به این که برای تامین همزیستی مسالمت آمیز جمعیت های زبانی می بایست اصولی تدوین شوند که تشویق و ارتقا موقعیت زبان ها و نیز احترام به همه آنها و کاربست اجتماعی آن ها را در مجامع عمومی و محافل خصوصی تضمین نماید؛

■ با توجه به این که عوامل گوناگونی که ماهیت زبانی ندارند از جمله عوامل تاریخی، سیاسی، جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی _ فرهنگی و اجتماعی _ زبانی می توانند به انزوا، انحطاط و نابودی زبان ها منجر شوند و نیز برای آن که بتوان اقدامات و راه حل های مناسبی در هر مورد خاص اتخاذ نمود لازم است که حقوق زبانی به صورت همه جانبه بررسی شود و با اعتقاد به این که "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" در پرتو تضمین احترام و توسعه کامل همه زبان ها و پایه گذاری اصولی برای همزیستی برابر و عادلانه زبانی به مثابه عامل اصلی در حفظ روابط اجتماعی موزون، می باید نابرابری های زبانی را اصلاح کند؛

به این وسیله اعلام می کنیم که:

● درآمد

■ جایگاه هر زبانی، در پرتو ملاحظات که خواهد آمد، محصول تعامل و کنش و واکنش عوامل بسیار گوناگون و گسترده از جمله عوامل سیاسی، قانونی، ایدئولوژیک، تاریخی، جمعیتی، اقلیمی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زبان شناسی، اجتماعی، زبانی، میان زبانی و عواملی با ماهیت ذهنی است.

در شرایط کنونی این عوامل را می توان اینگونه توضیح داد:

■ تمایل دیرینه سال اکثر دولت ها و حکومت ها به کاهش تنوع زبانی و حمایت از گرایش هایی که با چندگانگی فرهنگی و تکثر زبانی مخالفت می ورزند.

■ سیر به سمت اقتصاد جهان گستر و ظهور پدیده هایی چون بازار جهانی اطلاعات، ارتباطات و فرهنگ که فضای مناسب برای اشکال مختلف تعامل های زبانی را _ که انسجام درونی زبان ها را تضمین می کند _ مختل می سازد.

■ مدل رشد اقتصادی جهان که شرکت های فراملی مطرح کرده اند و بر اساس آن کاهش حمایت های دولت را با پیشرفت و فردگرایی رقابت محور را با آزادی قرین می دانند به تشدید نا برابری های جدی و فزاینده زبانی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منجر می شود.

■ جمعیت های زبانی را در عصر ما عوامل زیر تهدید می کنند: عدم وجود دولت های ملی یا خودگردان، گویشوران محدود یا گویشورانی که به طور کلی یا جزئی پراکنده اند، اقتصاد ضعیف، عدم وجود زبان معیار یا ارائه مدلی فرهنگی مفایر با فرهنگ مسلط. این عوامل ادامه حیات و گسترش بسیاری از زبان ها را عملاً غیر ممکن می کند. مگر آنکه ملاحظات زیر مورد توجه قرار گیرد:

■ از دیدگاه سیاسی: جهان از منظر سیاسی باید به گونه ای ساماندهی شود که امکان ارتباطی ملت ها با مشارکت همه خلق ها، جمعیت های زبانی و افراد در روند توسعه سازگار باشد.

■ از دیدگاه اقتصادی: جهان از منظر اقتصادی به گونه ای ساماندهی شود که توسعه پایدار همه جانبه را بر بنیاد مشارکت همه خلق ها و نیز بر اساس احترام به حفظ تعادل محیط زیست و روابط برابر حقوق همه زبان ها و فرهنگ ها تامین کند.

■ بنابر آنچه آمد، این اعلامیه، مبدا حرکت خود را "جمعیت های زبانی" و نه "دولت ها" اعلام می کند. این اعلامیه را باید از منظر تقویت نهادهای بین المللی که هدف آنها تضمین توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری است؛ مورد توجه قرار داد. در عین حال، هدف این اعلامیه، کوشش برای ایجاد آنچنان ساماندهی سیاسی در جهان است که امکان تنوع و تکثر زبان ها را بر بنیاد احترام، همزیستی و منافع متقابل همه خلق ها تامین کند.

● مقدمه: مفاهیم

■ ماده ۱

(۱): در این اعلامیه، هر جامعه انسانی که از نظر تاریخی در "سرزمین معینی" - فارغ از رسمیت یافتن یا نیافتن - ساکن شده و خود را خلقی را با هویتی یگانه دانسته و زبان مشترکی را به عنوان ابزار طبیعی ارتباط و هم پیوندی فرهنگی برگزیده است؛ "جمعیت زبانی" خوانده می شود. در این اعلامیه اصطلاح "زبان خاص يك سرزمین" به زبان جمعیتی اطلاق می شود که در شرایط ذکر شده شکل گرفته باشد.

(۲): در این اعلامیه مبنای حرکت بر این اصل قرار دارد که حقوق زبانی هم حقوق فردی و هم حقوق جمعی زبانی را به طور همزمان در بر می گیرد. در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی این اعلامیه اعلام می کند که مرجع خود را "جمعیت های زبانی تاریخی" می داند که در سرزمینی خاص زندگی می کنند. در اینجا "سرزمین" تنها به جغرافیایی اطلاق نمی شود که گویشوران در آن زندگی می کنند، بلکه به محیط اجتماعی و کارکردی هم اطلاق می شود که برای رشد و شکوفایی همه جانبه يك زبان ضروری است. تنها با این گستره معنایی است که می توان حقوق زبانی گروه های مورد نظر در بند ۵ این ماده و حقوق زبانی افرادی را که در خارج از سرزمین زبانی خویش زندگی می کنند را بر بنیاد پیوستاری و در عین حال درجه بندی تعریف کرد.

(۳): در این اعلامیه گروه هایی که یکی از موقعیت های زیرین را دارا باشند نیز متعلق به "جمعیت زبانی" معین و "ساکن سرزمین" معین شمرده می شوند:

الف: زمانی که از بدنه اصلی "جمعیت زبانی" به دلیل مرزهای سیاسی یا اداری - اجرایی جدا شده باشند.

ب: زمانی که در طول تاریخ، در منطقه کوچک جغرافیایی که آن را دیگر جمعیت های زبانی محاصره کرده اند، "جزیره زبانی" تشکیل داده و تثبیت شده باشند.

پ: زمانی که در منطقه جغرافیایی معین با دیگر جمعیت های زبانی که پیشینه تاریخی مشابه دارند؛ همزیستی کرده و تثبیت شده باشند.

(۴): در این اعلامیه عشایر و کوچ نشینان و خلق هایی که در نواحی جغرافیایی پراکنده زندگی می کنند؛ نیز "جمعیت های زبانی" خوانده می شوند که در سرزمین های تاریخی خود به سر می برند.

(۵): در این اعلامیه، گروه هایی از مردم که زبان آنها در محیط سرزمینی جمعیت زبانی دیگر، تثبیت شده، اما پیشینه تاریخی آنها با پیشینه تاریخی جمعیت زبانی مهمان پذیر همسان نیست؛ هم "گروه زبانی" خوانده می شود.

مهاجران، پناهندگان، اخراجی ها و آوارگان در زمره "گروه های زبانی" شمرده می شوند.

● ماده ۲

(۱) : در این اعلامیه هرگاه جمعیت ها و گروه های زبانی گوناگون در سرزمین یگانه ای زندگی کنند؛ حقوق زبانی آنها بر اساس احترام متقابل باید به گونه ای تامین شود که دموکراسی حداکثر را تضمین کند.

(۲) : برای کسب تعادل اجتماعی _ زبانی رضایت بخش یعنی ایجاد هماهنگی مناسب بین حقوق زبانی جمعیت ها و گروه های زبانی و افراد متعلق بر آن ها، علاوه بر پیشینه تاریخی _ سرزمینی و نیز خواسته ها و مطالبات دموکراتیک آن ها، عوامل دیگری از جمله ماهیت اجباری مهاجرت ها و درجه آسیب پذیری فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنها را هم باید مورد توجه قرار داد.

● ماده ۳

(۱) : این اعلامیه حقوق زیرین را به عنوان حقوق شخصی انسان ها _ که تحت هیچ شرایطی قابل نقض نیست _ به رسمیت می شناسد.

_ حق انسان به عنوان عضوی از يك جمعیت زبانی

_ حق انسان در استفاده از زبان خود در مکان ها خصوصی و عمومی

_ حق انسان در استفاده از نام خود

_ حق انسان در ایجاد پیوند و مناسبات اجتماعی با دیگر اعضای جمعیت زبانی خود

_ حق انسان در حفظ و گسترش فرهنگ خود

_ و دیگر حقوق زبانی که در "پیمان نامه جهانی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) به رسمیت شناخته شده اند.

(۲) : این اعلامیه تصریح می کند که گروه های زبانی، علاوه بر حقوق عامی که بر شمردیم و همه افراد این گروه ها از آن برخوردارند؛ در انطباق با بند دوم ماده ۲ همین اعلامیه حقوق زیرین را نیز دارا هستند.

_ حق گروه های زبانی در آموختن زبان و فرهنگ خود

_ حق گروه های زبانی در دسترسی به خدمات فرهنگی

_ حق گروه های زبانی در حضور برابر زبان و فرهنگ خود در رسانه های ارتباط جمعی

_ حق گروه های زبانی در توجه و احترام نهادهای حکومتی به طرح های اجتماعی و اقتصادی آنها که به زبان خود ارائه کرده اند.

(۳) : حقوق گروه های زبانی و اعضای آنها به هیچ عنوان نباید مانع مناسبات متقابل این گروه ها و اعضای آنها، با جمعیت زبانی مهمان پذیر یا ادغام آنها در جمعیت زبانی مورد نظر شود. در عین حال حقوق این گروه ها و اعضای آنها نباید حقوق جمعیت زبانی مهمان پذیر یا اعضای آن را در کاربری زبان جمعیت زبانی مورد نظر در سرزمین معین محدود کند.

[۳۳]

اعلامیه جهانی حقوق زبانی: ششم تا نهم ژوئیه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) در شهر یارسلون

دو گزارش تکا ندهنده

تنظیم از کامران صادقی

بر اساس این گزارش باندهای جنائی تنها از طریق قاچاق انسان در اروپا سالانه ۲۵ میلیارد یورو سود می برند. در مجموع ۳۶۰۰ باند جنائی بین‌المللی فعال هستند. علاوه بر قاچاق انسان، ۱۸ تا ۲۶ میلیارد یورو از طریق فروش ارگان های بدن انسان و حیوانات وحشی در آمد دارند.

گزارش صلیب سرخ

فدراسیون بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر (IFRC) روز پنج شنبه دهم اکتبر ۲۰۱۳ گزارشی در باره فاجعه انسانی که در اروپا در حال وقوع است منتشر کرد. بر اساس این گزارش ۴۳ میلیون انسان در اروپا، مجبورند جهت تأمین مواد غذائی روزانه خود به نوانخانه ها مراجعه کنند و کمک‌های مواد غذائی دریافت نمایند. گزارش حاکی است که این شهروندان، بدون دریافت این کمک ها، قادر به پرداخت اجاره محل اقامت خود نیستند.

به گفته دبیر کل (IFRC) „اروپا با وخیم ترین بحران انسانی ۶ دهه گذشته روبروست“. گرچه در تعداد کمی از کشورهای اروپائی وضعیت اقتصادی بهبود یافته، اما در بخش‌های دیگر قاره میلیون‌ها انسان بخاطر تبعات بحران اقتصادی در فقر زندگی می کنند.

گزارش مذکور بر پایه تحقیقی از طرف صلیب سرخ تنظیم شده نشان می‌دهد که از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ تعداد کسانی که در ۲۲ کشور اروپائی از سازمان‌های خیریه مواد غذائی دریافت کرده‌اند ۷۵ درصد افزایش داشته است.

در این تحقیق ارقام اداره آمار اتحادیه اروپا مد نظر قرار گرفته اند.

به گفته صلیب سرخ فرانسه، سه چهارم دریافت‌کننده گان مواد غذائی، بدون این کمک‌ها امکان پرداخت اجاره محل اقامت خود را نداشته اند.

عمق بحران انسانی بویژه در ایتالیا محسوس است: در اوج بحران مالی، ۱۵۰،۰۰۰ هزار مغازه و واحد های کوچک تجاری صنعتی تعطیل شده اند. این روند باعث گسترش وسیع فقر گردیده است.

به گفته رئیس صلیب سرخ ایتالیا، فرانچکو روکا "پیامدهای بحران، جمع آوری کمک برای نیازمندان را هر روز مشکل‌تر می‌کند".

گزارش پارلمان اروپا

در اتحادیه اروپا صدها هزار انسان بمانند برده زندگی می‌کنند

بنا بر اطلاعات نشریه اشپینگل از گزارش کمیته امور جنائی (CRIM-Komitee) کمیسیون اتحادیه اروپا، حدود ۸۸۰،۰۰۰ هزار انسان در اتحادیه اروپا بمثابه کارگر برده وار محسوب می‌شوند، که بیش از یک چهارم آن‌ها تحت استثمار جنسی قرار دارند.

بر اساس این گزارش باندهای جنائی تنها از طریق قاچاق انسان در اروپا سالانه ۲۵ میلیارد یورو سود می‌برند.

در مجموع ۳۶۰۰ باند جنائی بین‌المللی فعال هستند. علاوه بر قاچاق انسان، ۱۸ تا ۲۶ میلیارد یورو از طریق فروش ارگان‌های بدن انسان و حیوانات وحشی در آمد دارند. گزارش به زیان حاصل از جرائم اینترنتی پرداخته و آنرا بالغ بر ۲۹۰ میلیارد یورو بر آورد می‌کند.

بنا بر گزارش کمیسیون، شیوع فساد اداری یک "تهدید جدی" بشمار می‌آید. تنها در بخش عمومی ۲۰ میلیون مورد ثبت شده، که سالانه ۱۲۰ میلیارد یورو زیان به‌همراه داشته است.

کمیسیون از پلیس و قوه قضائیه کشورهای اتحادیه اروپا می‌خواهد که همکاری‌های فرامرزی را تشدید کنند.

جهت چیره شدن بر معضلات عظیمی که اروپا با آنها روبروست، کمیسیون خواست‌های مشخص‌زیر را مطرح می‌کند:

- تسهیلات مالیاتی گسترده که در مناطقی از اروپا وجود دارند، باید از میان بروند.

- خرید آراء انتخاب‌کنندگان می‌بایستی در همه جا به عنوان جرم محسوب شود.

- کسی که بخاطر پول شوئی یا فساد مالی محکوم می‌شود، به مدت پنج سال مجوز بستن قرارداد با بخش عمومی نخواهد داشت.

کمیسیون خواستار حمایت قانونی از کسانی است که تخلفات دولتی و

خصوصی را افشاء می کنند، این اشخاص نباید به عنوان مجرم تحت پیگرد قرار گیرند.

پارلمان اروپا در نظر دارد روز ۲۳ اکتبر در باره گزارش کمیته امور جنائی بحث کرده و تصمیم گیری نماید.

منبع: اشپیگل آنلاین

دور دوم مذاکرات هسته ای و چالش ها !

تقی روزبه

در مذاکرات پیشارو به نظرمی رسد که طرفین ضمن اذعان به فراهم آمدن شرایط و فرصت های جدید، وعلیرغم رجزخوانی ها و رویکردهای مختلف، می کوشند که از آن بهره گرفته و از بیادرفتن آن جلوگیری کنند. ازهمین رو علیرغم دشواری مسیرکلی و رؤیاهای متفاوت، تلاش خواهند ورزید که با توافق های نسبی ولو محدود و اولیه، دریچه ای را برای ادامه گفتگو و بده و بستان نگهدارند.

این نوشته شامل نکات زیر است:

معضل واقعی در مذاکرات هسته ای رؤیاهای متفاوت است: دریکسو چگونگی انداختن زنگوله به گردن حریف و در سوی دیگرامتناع از ورود به تونل تاریک و بدون دریافت تضمین های لازم. آیا واقعا همه طرف های دعوا خواهان یک سیاست بردبردهستند؟

معمای تناقض در رویکرد و سخنان مقامات ایران و از جمله ادعای اختیارات کامل روحانی و این که به قول او طرف ایران مصمم به حل صددرصد موضوع هسته ای در زمان کوتاهی است از یکسو و خرده گیری خامنه ای از سوی دیگر را چگونه باید تأویل و تفسیرکرد؟

منازعات درونی رژیم پیرامون اختیارات تیم مذاکره کننده در آستانه دیدار آیا موقعیت آن را بزیرسؤال نمی برد؟

مسافرت علی لاریجانی و گفتگوهای متعدد وی با رسانه های مهم جهان غرب چه هدفی را دنبال می کند و حامل چه پیامی به دولت های غربی است؟.

آیا در مذاکرات هسته ای پیش رو، نوری در انتهای تونل دیده می شود و آیا دریچه ای به روی بن بست ده ساله و کاهش تنش ها گشوده خواهد شد؟

اوضاع هم چنان غبارآلود و گیج کننده به نظرمی رسد. در یکسو دولت هایی به مذاکره و چانه زنی نشسته اند که با گرفتن گریبان حریف درچنگ خود، از او می خواهند که به خواست های اساسی آن ها گردن نهد (ورود به دالانی که نهایتا خلع سلاح هسته ای به عنوان خواست مقدم، و البته طوماری باز نشده از سایرخواست های سیاسی و غیرسیاسی درپشت آن). و از سوی دیگر دولتی قرارداد که ضمن امتناع از ورود بی قید و شرط به این دالان تاریک، در چنان وضعیت ضعیفی قرارداد دارد که هروزعلائم تازه ای از وخامت بحران اقتصادی و فرورفتن درغرقاب آن و لاجرم افزودن برتوقعات می رسد. در چنین فضای نا متوازن و نابرابری، سخن گفتن از "بردبرد" بیش از آن که واقعی باشد جنبه روانی و رجزخوانی دارد. جمهوری اسلامی می گوید ما وارد دالان تاریکی که هدف ها و نتایج آن روشن نباشد نخواهیم شد. در حقیقت حفظ غنی سازی درخاک ایران در اشل ۵ درصد در ازای تعلیق غنی سازی ۲۰ درصدی و رفع نگرانی دولت های غربی از جنبه های نظامی فعالیت هسته ای از طریق مجوزبازرسی های بیشتر در ازاء دریافت بسته ای تضمین کننده حق غنی سازی و رفع تحریم ها از سوی دول غربی هسته اصلی معامله ایران را تشکیل می دهد. برداشتن این گام توسط رژیم گرچه برای قدرت های بزرگ یک گام مثبت و مهم و برای رژیم یک عقب نشینی محسوب می شود، اما هنوز پاسخ همه توقعات آن ها نیست. گامی است در راستای استراتژی پیشروی گام به گام و حلقه به حلقه و در حکم انداختن زنگوله به گردن گریه. برای رژیم ایران هم خروج از گرداب تحریم های خفه کننده نفتی و بانکی نیز بردی محسوب می شود، اما هنوزحتی بازگشت به نقطه صفرچندسال پیش هم نیست. با این همه حتی اگرچنین معامله ای را مسامحتا هم بردبرد بدانیم بازهم تحقق آن، از هر دوسو چه در اردوی غرب و چه در صفوف رژیم، بدون چالش نیست:

کشاکش و بگومگو در محافل و صف آرائی های سیاسی غرب بویژه درآمریکا، دراستفاده از فرصت "روحانی کراسی" * داغ است. نمونه اش

بیانیه هشدارآمیز و ابرازنگرانی سی و چند دیپلمات کارکشته و سابق آمریکائی، نسبت به از دست دادن فرصت بوجود آمده است. در این میان دولت انگلیس که بیش ازدولت های دیگرغربی براهرم دیپلماسی و ضرورت بهره گیری از فرصت حل مناقشه هسته ای ایران و غرب پا می فشارد و رسانه هائی چون بی بی سی، با بازخوانی تجربه تعلیق موقت غنی سازی در دوره خاتمی و سرپرستی تیم مذاکره کننده توسط روحانی، که بدلیل بی اعتنائی و حتی کارشکنی بوش پسر و نئوکان های آمریکائی به باد رفت، می کوشد که حداکثر بهره برداری از فرصت بوجود آمده صورت بگیرد. در واقع گفتگو و به روی صحنه آوردن کسانی چون وزیرخارجه سابق انگلیس و فرانسه و... در شرایط کنونی تصادفی نیستند. دولت انگلیس برای نقش آفرینی بیشتر حتی فراتررفته و ازهم اکنون به ترمیم مناسبات دیپلماتیک فی مابین پرداخته و آن را به سطح کاردار ارتقاء داده است. اروپا نیز بسهم خود در قیاس با آمریکا گام های اولیه و کوچکی را درجهت بهبودمناسبات و حذف برخی تحریم ها برداشته است و کنگره آمریکا را تشویق کرده که فعلا برای اجتناب از منفی شدن فضای گفتگوها، در اتخاذ تحریم های جدید دست نگهدارد. در داخل خود آمریکا هم بدرجاتی بین دولت اوباما و جناح جمهوری خواهان شاهد این نوع تفاوت ها هستیم.

به موازات برخی امیدواری ها، هرچه که به زمان گفتگوهای نشست دوم ژنو در پی نشست و توافق های کلی وزراء خارجه در نیویورک نزدیک می شویم، شاهد اوج گیری جنگ روانی و رجزخوانی از هردوسو نیزهستیم. یک طرف مدعی است که توپ درزمین دیگری است و او باید طرح تازه ای ارائه دهد و طریف می گوید که طرح قبلی(الماتی) به تاریخ پیوسته است، طرف دیگر(کری) می گوید که این ایران است که باید گام اول را بردارد و اطمینان سازی کند. اوباما زیرفشاراسرائیل آن هم پس از گفتگو و نامه پراکنی با روحانی، باردیگر برگزینه نظامی و تهدیدها اصرارمی کند. خامنه ای نیز متقابلا برای ایجاد موازنه به میدان آمده و بربخشی هائی از آن چه که در نیویورک اتفاق افتاده است خرده می گیرد. بهرحال شمشیر تهدید و رجزخوانی که از ویژگی این نوع مذاکرات است از هردوسو به چرخش درآمده است. چنان که رژیم ایران از دستگیری چهارخوابکار تأسیسات هسته ای خبرمی دهد و گزارشی نیز از تروریک فرمانده ارتش نرم و متعلق به سپاه انتشارپیدامی کند. در آنسوهم شاهد بودیم که اسرائیل یک جاسوس ایران را درست درآستانه نشست سازمان ملل در نیویورک به روی صحنه می آورد. ناتانیاهو که تمامی توان و تفوذ خود و دولت اسرائیل را برای ناکام کردن مذکرات بکارگرفته است، در ادامه تماس مداوم با سران

قدرت های بزرگ و گفتگو با رسانه ها، به مصاحبه با بی بی سی فارسی برای همراه کردن ایرانیان مخالف رژیم می نشیند و البته از آن جا که ناشیانه و بی گذار به آب می زند با موج استهزاء جوانان جین پوش مواجه می شود!، او متهم می شود که هیچ اطلاعی از فضای واقعی ایران و از آنچه که در طی این سه دهه جنگ و گریز بین سبک های زندگی اسلامی و غیراسلامی بین جوانان و حکومت اسلامی جریان داشته است ندارد. او نمی داند که با کوبیدن برطبل تحریم و جنگ و خشونت در منطقه و در فضائی اشباع شده از نفرت و خشونت و ترور، رفتارش هم چون رفتار خود جمهوری اسلامی و یا شریکش اسد و دیگر دیکتاتورهای منطقه، کهنه و ناچسب است.

نوسانات و باصطلاح زیگ زاگ های دولتمردان ایران در حوزه سیاست خارجی در پی سفر روحانی، ناظران جهانی را باردیگر گیج و مبهوت و غافلگیر ساخته و مانده اند که در آستانه مذاکرات چه گونه باید آن ها را تبیین کنند! و باین طریق سران رژیم چه علائم و زینگنال های انحرافی و یا غیرانحرافی را ارسال می کنند؟ آیا می توان به جدی بودن اختیارات تیم مذاکره کننده امید داشت؟ از یکسو نشانه بارزی از میل به مذاکراتی از نوع دیگر و متمایز با گذشته که با تغییر تیم مذاکره و جلوس دولت جدید و دارای اختیارات همراه بود که بسیاری از کارشناسان و سیاستمداران کارکشته برآنند که باید آن ها را جدی گرفت و هم چون برخورد با خاتمی زیرپایشان را خالی نکرد. رله کردن این پیام توسط روحانی با گفتن این که فرصت محدودی وجود دارد و خاتمی با درج مقاله ای در گاردین صورت گرفت. اما ازسوی دیگر معمای لگد پراکنی خامنه ای و شکستن کاسه کوزه ها توسط وی بود. سخن خامنه ای مبنی بر "نا بجا بودن" برخی اقدامات، هم مشروط بودن اختیارات روحانی و تیم مذاکره کننده را برخ کشید و هم درک پیچیدگی و تناقضات ساختار سیاسی ایران و چگونگی برخورد و بهره برداری از آن را هم چون موضوعی غامض و قابل بحث مطرح ساخت. رسانه ها و عناصر و محافل گوناگون سیاسی به بحث و گفتگو برای گشودن رمزدوگانگی این سیگنال ها و پیام های نهفته در آن، آنهم در آستانه مذاکراتی حساس، واداشت. از یک جانب باور عموم برآن است- و بدرستی- که در ساخت سیاسی ایران "رهبر نظام" حرف نهائی را می زند و بر همه تحولات و حیط های سیاست خارجی اشراف و نظارت دارد و لاجرم نهایتاً موضع او تعیین کننده است و با چنین پیش فرضی بدیهی است که بدون موافقت او امکان گفتگوی روحانی و اوباما و یا دیدار طریف و کری ناممکن بوده است، و از جانب دیگر هم او در ملا عام از آن خرده گرفته و آن را ناجا تلقی کرده است! تبیین این پارادوکس گیج

کننده در آستانه مذاکرات و این که تاچه حد می توان بر جدی و پایدار بودن توافق های محتمل اعتماد کرد و این که رویکردها را باید بر مبنای کدام فرضیه تنظیم کرد، دارای اهمیت است. بدون تصویری از آن، نمی توان به جدیت و نیت و مقاصد طرف گفتگو اعتماد کرد و به یافتن راهی برای گشودن گره بحران هسته ای امیدوار بود.

براستی این معما را در آستانه مذاکرات چه گونه باید تبیین کرد؟:

بنظرمی رسد که درنگ بر واژه نابجا خود بخشی از فرایند رمزگشایی از این معما باشد. کاربرد این واژه حکایت از خرده گیری نسبت به زمان و شرایط کاربرد این تاکتیک دارد و نفس مذاکره و بکارگیری این تاکتیک:

بنظرمی رسد که سکندار حکومت اسلامی، بطور کلی با سیاست اعتدال گرایان و رفسنجانی و روحانی و خاتمی مبنی بر لزوم تنش زدایی بین المللی و مذاکره با آمریکا موافقت کرده است (با توجه به ابعاد بحران بازتولید و بازترمیم که رژیم دست بگیربان آن است و ناگزیر از نوشیدن جام زهر شده است). بخصوص تبادل نامه بین اوباما و روحانی و درخواست ملاقات دو رئیس جمهور (که به ادعای روحانی ۵ بار مطرح شد) نشان دهنده آن است که احتمال مطرح بودن این نوع دیدارها و یا گفتگوها از قبل قابل پیش بینی بوده و طبعاً پیشاپیش حول آن گفتگو و رأی زنی شده است (بعید است که آن ها مضحکه پناه بردن خاتمی به دستشویی برای فرار از ملاقات و دست دادن با بیل کلینتون را فراموش کرده باشند!). هم چنین برای روحانی و رژیم روشن بود که دیگر دخیل بستن صرف به مذاکره کنندگان دست دوم و اختلاف بین اروپا و یا چین و روسیه با آمریکا افاقه ای نکرده و اگر خواهان گشایشی در اوضاع باشند باید به سراغ خودکدخدا بروند. روحانی در کارزار انتخاباتی خود هم چنین ضرورتی را مطرح ساخته بود. بنابراین امکان قرار گرفتن در برابر شق مذاکره با آمریکا و حتی تماس با اوباما اعم از دیداری و یا گفتگوی تلفنی، امری بود که قاعدتا حول آن ها در هرم فوقانی قدرت صحبت شده و بطور کلی در ضرورت آن توافق و اجماع قبلی صورت گرفته بود. اما این که در چه موقع و تحت چه شرایطی این تماس ها صورت گیرد و یا می تواند صورت گیرد، بسیار دشوار بتوان از قبل تصمیم گیری کرد. و طبعاً اتخاذ تصمیم مشخص به شرط آن که از موضع ضعف نباشد، برعهده تشخیص روحانی و بازیگران و صحنه عمل واگذار می شود که با در نظر گرفتن موقعیت و فضا و مکان خود تصمیم مناسب را بگیرند. بنظرمی رسد که در

راستای چنین موافقت اصولی با اصل مذاکره اگر لازم شد، روحانی این اختیار را داشته است که با تشخیص خود و درک ضرورت این کار را انجام دهد. صرفنظر از این که نفس مذاکره مستقیم با آمریکا و تماس تلفنی روحانی و اوباما در حکم درهم شکستن تابوئی بزرگ برای رژیم و حامیانش بوده و لاجرم نمی توانست و نمی تواند بدون پس زلزله ها و پی آمد باشد و صرفنظر از آن که خامنه ای در شرایطی که هنوز هیچ چیز قطعی و تثبیت شده نیست، می کوشد با زدن به نعل و به میخ موقعیت و وجهه و پایگاه حمایتی خود را برای ایفاء نقش و جایگاه برتر حفظ کند، اگر بفرض در نیویورک همه چیز بروفق مراد پیش می رفت و طرف مقابل از زبان تهدید و فشار و گزینه نظامی استفاده نمی کرد، چه بسا خامنه ای به گفتگوی روحانی و اوباما هم گیر نمی داد. اما در شرایطی که خامنه ای به قول خودش به نیات طرف مقابل بدبین است با مشاهده تهدید ها و خط و نشان کشیدن های حریف، بلافاصله روی صحنه می آید و سعی می کند با برخ کشیدن اختیار و اقتدار خود و خرده گیری، بین دو کفه ترازو با اصطلاح توازن برقرار کند. البته این نوع خرده گیری را لااقل هنوز نمی توان به معنای پشت کردن به دیپلماسی و مذاکره برای خروج از بحرانی که رژیم را زمین گیر کرده است دانست، بلکه اساسا برای زدودن شائبه ضعف و ایجاد موازنه است. همانطور که گفته شد نباید فراموش کنیم که دو طرف بطور واقعی در موقعیت برابر نیستند و رژیم اسلامی برای جبران آن می کوشد که از حربه تهدید و واکنش به مثل استفاده کند. چنان که استفاده ابزاری از شعار مرگ بر آمریکا پس از یک وقفه کوتاه و سپری شدن لحظات نخستین خوش بینی زیاده از حد اولیه، به عنوان اهرمی برای پوشاندن موضع ضعف بکار گرفته می شود. البته این گونه خرده گیری ها و بهره برداری از جنگ روانی شمشیر دو دم بوده و بی تأثیر در تشدید تضادهای داخلی و از جمله تقویت موقعیت و خیز برداشتن مخالفان مذاکره و یا در مقیاس بین المللی تقویت موضع مخالفان راه حل سیاسی، هم چون دولت اسرائیل، نیست.

چنان که دامن گرفتن تضادهای داخلی رژیم در آستانه مذاکراتی مهم- هم چون چالش اخیر نمایندگان مجلس با ظریف- بطور اجتناب ناپذیر موجب تضعیف موقعیت و عزم و یا انعطاف پذیری لازم د تیم مذاکره کننده می شود. خود رژیم هم از عوارض آن غافل نیست و تلاش می کند که با اقداماتی چون ترتیب دادن جوله علی لاریجانی در اروپا و یک سلسه گفتگو و مصاحبه با رسانه های مهم، به عنوان رئیس مجلس شورای اسلامی و یکی از مهره های مهم اصول گرایان- نزدیک به خامنه ای، به خنثی کردن باز خورد منفی سخنان خامنه ای و تقویت موقعیت تیم مذاکره

کننده و خنثی کردن فعالیت تبلیغاتی ناتانیاهو و حامیان راه حل نظامی به پردازند. سخنان یکی از فرماندهان مهم سپاه مبنی بر عدم ساخت موشک های بالیستیک، علیرغم داشتن توانائی را باید بخشی از تلاش برای تلطیف کردن فضای پیش از مذاکرات به شمار آورد.

ناگفته نماند که ادعای داشتن اختیارات کامل در نظام مطلقه ولایت فقیه و در ساختار موجود نظام، اساساً سخنی پوچ و بی معنا است و آن کس که اختیار می دهد، هر لحظه هم می تواند آن را پس بگیرد و بنابراین هر نوع اختیاری ماهیتاً مشروط و تفویض شده و و بازگرفتنی و محدود و مشخص است و در بهترین حالت برای پیشبرد یک هدف معین در چهارچوب توافق هائی است که در بالا صورت گرفته باشد.

خلاصه آن که تحلیل رویدادها و روندها حاکی از آن است که اصل مذاکره صرفنظر از شکل و نحوه آن و داشتن اختیاراتی در این حوزه از موضع باصطلاح قهرمانه و قوت و بدور از شائبه ضعف، تصمیم کلیت نظام است که منشأ آن هم چیزی جز تشدید روزافزون بحران و نارضایتی عموم از این وضعیت نیست. مراد از کلمه نابجا نیز نه نا ظر بر نفی ضرورت دیدار و گفتگو بلکه ناظر بر رصد موقعیت لحظه برای پرهیز از شائبه ضعف است.

در مذاکرات پیشارو به نظرمی رسد که طرفین ضمن اذعان به فراهم آمدن شرایط و فرصت های جدید، و علیرغم رجزخوانی ها و رویکردهای مختلف، می کوشند که از آن بهره گرفته و از ببادرفتن آن جلوگیری کنند. از همین رو علیرغم دشواری مسیرکلی و رؤیاهای متفاوت، تلاش خواهند ورزید که با توافق های نسبی ولو محدود و اولیه، دریچه ای را برای ادامه گفتگو و بده و بستان نگهدارند. *۲

۱۳۰۱-۱۲-۱۳

*۱- از "جیمی کراسی" تا "روحانی کراسی" :

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۰۹/blog-post_۱۹.html
[#more](#)

*۲- بررسی بیشتر بحران هسته ای و رویکرد اپوزیسیون مستقل و رادیکال را می توان در نوشته تحولات اخیر و تأثیر "نرمش قهرمانه" برچالش هسته ای ملاحظه کرد! :

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۰۹/blog-post_۲۵.html
[#more](#)

فاجعه شرم آور پالایش آوارگان سیستانی از شهرهای خراسان

عبدالستار دوشوکی



مسبب اصلی آوارگی هموندان سیستانی و مورد توهین و اذیت و آزار قرار گرفتن آنها توسط مشتی انسان مسخ شده، و عامل عمده سقوط انسانیت در ایران و تبعیض های ضد انسانی رایج، نظام جمهوری اسلامی می باشد که پایه های آن بر اساس فساد، تبعیض و تباهی بنا شده است.

کوچ و مهاجرت اقوام ایرانی از یک استان به استان دیگر سابقه ای دیرینه دارد. بعنوان مثال بسیاری از هموطنان خراسانی، کرمانی و یزدی و غیره در استان سیستان و بلوچستان مقیم هستند و در مقایسه با بلوچ ها و زابلی (سیستانی) های بومی از مناصب دولتی و امکانات بسیار شایسته اقتصادی از طریق رانت خواری حکومتی و امتیازات ویژه برتر برخوردار هستند. البته سیستانی ها هم بدلیل خشکسالی هامون و عدم رسیدگی دولت به معضلات جدی آنان مجبور به مهاجرات به دیگر نقاط کشور از جمله خراسان و ترکمن صحرا شده اند. اما میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است. برای درک بیشتر این تفاوت به دو خبر زیر که در طی چند روز گذشته در سایت ها و روزنامه های ایران منتشر شده اند توجه فرمائید، با عنایت به این واقعیت که مهاجرین خراسانی (حتی بی سوادهای آنها) در استان سیستان و بلوچستان در رده های بالای دولتی و تجاری مشغول فعالیت هستند و هرگز مورد توهین و تعدی مردم بومی بلوچ و زابلی قرار نگرفته اند.

[خبر اول از اخبار صدا و سیما](#): اکثریت اعضای بلوچ و سیستانی شورای شهر زاهدان (مرکز استان سیستان و بلوچستان) یک مهاجر خراسانی بنام سید مسلم سیدالحسینی را بعنوان شهردار زاهدان انتخاب کردند.

[خبر دوم از خبرگزاری فارس و سایت خبری سبزوار نیوز](#): اقدامات کوچ اجباری زابلی ها از سبزوار فراهم شد. حسین میر دشتی معاون برنامه

ریزی و امور اداری فرمانداری سبزوار گفت که مهاجرت زابلی (سیستانی) ها که به دلیل خشکی هامون مجبور به مهاجرات شده اند، یک معضل اجتماعی و فراگیر است و بزودی کوچ اجباری خواهند شد. وی گفت: " شغل اصلی این افراد از منطقه سیستان و زابل به سبزوار می آیند خرید و فروش حیواناتی چون سگ و الاغ و تکی گری در حاشیه شهر می باشد" وی گفت: "فرهنگ متفاوتشان سبب ایجاد منظره بسیار نامطلوب در شهرستانی که سالانه میلیون ها زائر و مسافر از آن عبور می کنند شده است" و باید شهر از وجود آنها "پالایش" شود.

در فروردین ماه ۱۳۹۱ شاهد ممنوعیت ورود افغانها به پارک های اصفهان بودیم که این عمل زشت و نژادپرستانه مقامات اصفهانی باعث اعتراض بر حق هموطنان و "طومارنویسان" شد. اما این بار بحث فقط در مورد ممنوعیت ورود به پارک ها نیست، بلکه "پالایش" اجباری هموطنان نگونبخت و بی پناه از سطح شهرها می باشد. در ضمن باید یادآور شوم که این هموطنان زابلی مهاجر شیعه و فارس زبان هستند و زبان و فرهنگ و مذهب متفاوتی با اهالی خراسان ندارند. اما متأسفانه جمهوری اسلامی سرطان متعفن خودپرستی و جانورخویی را دربدنه تقریباً همه جامعه تزریق کرده است و آنها را تبدیل به نیمه انسانهای خودخواه و مسخ شده نموده است که رنج و درد هزاران هموطن آواره نه تنها آنها را آزرده نمی کند، بلکه با بی فرهنگی، شقاوت تمام، بی خردی و انسانی گریزی نومیذکننده خود را بنمایش می گزارند. آنها همانند بسیاری از هموطنان خودمحور ایرانی از سیستان و بلوچستان فقط داستان رستم و ارضش را می خواهند که بخشی از ایران باشد و نه انسانهای آن سرزمین را. در مورد "حیوان نامیدن" این انسانهای دون صفت نیز هیچگونه عذرخواهی نخواهم کرد زیرا این شعر سعدی بعنوان یک اصل اخلاقی توسط همه ایرانیان پذیرفته شده است که بنی آدم اعضای یکدیگرند، که درآفرینش ز یک گوهرند. چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار. تو کز محنت دیگران بی غمی، نشاید که نامت نهند آدمی. چطور شد که خراسانی ها در شاهنامه خویش به رستم و سهراب افتخار می کنند، اما امروز با فرزندان آنها اینگونه رفتاری دارند.

مسبب اصلی آوارگی هموندان سیستانی و مورد توهین و اذیت و آزار قرار گرفتن آنها توسط مشتی انسان مسخ شده، و عامل عمده سقوط انسانیت در ایران و تبعیض های ضد انسانی رایج، نظام جمهوری اسلامی می باشد که پایه های آن بر اساس فساد، تبعیض و تباهی بنا شده است. در نظامی که ۷۵ درصد تا ۸۰ درصد اقوام و اهل سنت ایران در

کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می کنند و به دولت به اصطلاح تدبیر و امید رای می دهند، ولی سهم آنها فقط یک "[دستیار رئیس جمهوری](#)" در بین بیش از یکهزار مقام ارشد لشکری و کشوری می باشد؛ نمی توان به تدبیر آن امیدی بست. در بین وزراء و معاونین وزرای ۱۸ وزارت خانه، و معاونین و مشاورین متعدد رئیس جمهور (رئیس جمهوری که ۶ میلیون سؤنی به او رای دادند)، و روسا و معاونین بیش از ۱۲۶ نهاد و سازمان های دولتی، سفراء، مدیر کل ها، و نهاد های مختلف حکومتی، اقتصادی، فرهنگی و غیره و همچنین مقامات ارشد نظامی، ارتش، نیروهای انتظامی، بسیج و سپاه حتی یک نفر (تکرار می کنم حتی یک نفر) از بین ۱۵ میلیون اقوام سؤنی ایرانی وجود ندارد. متأسفانه نمایندگان مجلس که در باتلاق فساد و رانت خواری و تباهی غوطه ور هستند سکوت را پیشه نموده اند و تلاش خود را فقط برای کسب مقام جهت قوم و خویشان و حامیان مالی خود تحت شعار بظاهر فریبنده "انتصاب مدیران بومی" (بخوان مزدوران بومی) متمرکز نموده اند. اگرچه تنها سید باقر حسینی نماینده زابل چند کلامی به حمایت از سیستمی های آواره سخن رانده است که قابل تقدیر می باشد. البته در کنار جالدوز انتقاد به دیگران باید سوزن نقد را به تن خویش نیز فرو برد و اعتراف کرد که خود اهل سنت و اقوام نظیر بلوچها، کردها، عربها و ترکمن ها نیز مقصر هستند چون همانند برده ها بره وار به پای صندوق های رای می آیند و برای انتخاب تبعیضگران خود حتی در مقایسه با شیعیان قُومی، تهرانی، یزدی، کاشانی و سمنانی کاسه داغتر از آش می شوند و میزان مشارکت آنها دوبرابر دیگران است؟ در نتیجه چرا باید برای مردمانی که خودشان برای خودشان ارزش قائل نیستند، ارزش قائل شد؟

در طی ماه های اخیر بسیاری از کشورهای به اصطلاح "کافر" غربی نظیر آلمان و سوئد هزاران آواره سوری را بعنوان پناهنده پذیرفته و به آنها سرپناه و امکانات داده اند. این در حالی است که دولت به اصطلاح تدبیر و امید جمهوری اسلامی ایران برای آواره گان هموطن سیستمی پشیزی ارزش قائل نیست؛ و مردم "شریف"، "با فرهنگ" و شهید پرور خراسان نیز اینگونه نابخردانه و غیر انسانی با خانه بدوشان آواره سیستمی برخورد می کنند، و خواهان "پالایش" شهر خود از این آورگان نگویند می باشند. وانگهی رسانه ها و فعالان مدنی نیز در مقابل این فاجعه انسانی شرم آور سکوت را اختیار نموده اند. براستی اگر این قربانیان سیستم و بلوچ ایرانی نبودند و به آن افتخار نمی کردند، آیا در این دنیا سرنوشتی بهتر از اینها نمی داشتند؟ پس جُرم آنها چیست؟ راستی سهم آنها از ایرانی بودن

چیست؟

مرکز مطالعات بلوچستان – لندن

شنبه ۲۰ مهر ۱۳۹۲

doshoki@gmail.com